

قلبهای بیمار و مداوای آنها

تألیف:

شیخ الاسلام ابن تیمیه

ترجمه:

علی صارمی

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.nourtv.net

www.islamtxt.com

www.sadaislam.com

www.ahlesonnat.com

www.islamhouse.com

www.isl.org.uk

www.bidary.net

www.islamtape.com

www.tabesh.net

www.blestfamily.com

www.farsi.sunnionline.us

www.islamworldnews.com

www.sunni-news.net

www.islamage.com

www.mohtadeen.com

www.islamwebpedia.com

www.ijtehadat.com

www.islampp.com

www.islam۴۱۱.com

www.videofarda.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

۴	مقدمه مترجم:
۶	مقدمه محقق
۹	فصل اول: بیماریهای قلبی و درمان آنها
۱۰	بیماری جسم
۱۲	بیماری قلب
۱۳	بیماری
۱۵	قرآن شفا دهنده دلهاست
۱۵	زکات
۱۶	صدقه
۱۸	تزکیه
۲۰	عدل
۲۰	عمل
۲۳	ظلم
۲۳	اصلاح قلب
۳۰	قلب زنده
۳۷	حیات قلب
۴۱	فصل دوم: حسد نیز از بیماریهای قلب است
۴۱	حسد بر دو نوع است
۶۹	اضافات و تعلیقات محقق
۷۱	بیماریهای بدن دو دسته اند
۷۹	منابع استفاده شده در ترجمه

مقدمه مترجم

إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور أنفسنا وسيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له وأشهد أن لا اله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله، أما بعد:

«فإن أصدق الحديث كتاب الله وخير الهدي هدي محمد (ﷺ) وشر الأمور محدثاتها وكل محدثة بدعة وكل بدعة ضلالة وكل ضلالة في النار».

انسان از همان روزی که پا به عرصه وجود گذاشت، در پی شناخت خود بوده و هست و خواهد بود و چون خداوند این نیاز انسان را می‌شناخت، از همان آغاز خلقت، فطرتی در او قرار داد تا بوسیله آن به رستگاری برسد. ولی این فطرت نیاز به پرورش و تربیت صحیح داشت از اینرو و خداوند ادیان را برای انسانها به ارمغان آورد. چرخه‌ی حیات همچنان می‌گذشت و ادیان و پیامبران الهی (علیهم‌السلام) یکی پس از دیگری می‌آمدند تا کار به جایی رسید که می‌بایست آخرین پیامبر برای ابلاغ آخرین و کامل‌ترین دین ظهور می‌کرد و باید بشریت، در عبودیت به اوج کمال می‌رسید. رسیدن به اوج کمال عبودیت و بندگی نیاز به قلبی پاک، صاف و صادق داشت که می‌بایست زمینه‌ای برای فرود آمدن ایمان در آن باشد. ولی قلبهای آدمیان آن روزگار به دلیل بت پرستی و گم کردن اصل خویش دچار ظلمت جهل و بی‌دینی شده و انسانها دچار انحطاط و سرنگونی شدیدی از حیث روحی، روانی و اخلاقی شده بودند.

کار به جایی رسیده بود که انسان، فرزند خود را زنده به گور می‌کرد. فحشا و بی‌بند و باری به نقطه‌ی اوج خود رسیده بود. اشاعه‌ی فحشا افتخار و پاک دامنی نهایت حقارت بحساب می‌رفت، ارزشها ضد ارزش و ضد ارزشها قالب ارزش پیدا کرده بودند ظلمت، جهالت، گمراهی، زشتی، پلیدی، ناجوانمردی، دروغ، خیانت، تجاوز و غیره بعنوان ارزشهایی در جامعه آن روزگار نمود پیدا کرده بودند و خلاصه انحطاط پشت سر انحطاط.

در چنین اوضاع و احوالی لازم بود تا دینی آسمانی نازل می‌شد و کتابی می‌آمد و تمام این گمراهیها را از بین می‌برد، طبعاً این کتاب می‌بایست نسبت به کتابهای دیگر آسمانی، محکم‌تر، پر محتوا تر و پویاتر می‌بود.

ناگهان خداوند از میان همین اقوام جاهل و بدوی، انسانی والامقام و شایسته برگزید، انسانی که بعداً تبدیل به برترین و شایسته‌ترین مخلوق خدا گردید، انسانی که از همه لحاظ به کمال رسیده بود، انسانی که حتی از پدر و مادر نیز دلسوزتر از دایه نسبت به نوزاد مهربانتر و از خود انسان به انسان نزدیکتر بود و آن کسی جز محمد بن عبدالله (ﷺ) نبود که به پیامبری برگزیده شد و قرآن بر او نازل گردید، دعوت شروع شد، اصلاح، تزکیه، تقوی، تربیت، نصیحت، هدایت، نور، جوانمردی، صداقت، پاکی، احترام، نیکی و صدها خصال نیک دیگر، دوباره معنا پیدا کردند. انسان از انحطاط و گمراهی مطلق، پا به عرصه‌ی حیاتی جدید گذاشت. فطرتها بیدار شد، قلبها رو به پاک شدن حرکت کردند، دلها به همدیگر نزدیکتر شد و تقوی که بزرگترین ثمره‌ی ایمان است، در قلبهاریشه دوانید و دوباره چراغ نور و هدایت، شعله ور گردید، انسان دوباره به چرخه حیات واقعی بازگشت و به سیر زندگی ادامه داد.

اما شیطان همیشه با وسوسه‌هایش در کمین انسان و در صدد تغییر فطرت انسان و در صدد کاشتن تخم کفر و بی‌دینی در قلبها بود.

مبارزه مستمر انسان با شیطان از سر گرفته شد و این کشمکش و مبارزه ادامه خواهد داشت.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

علی صارمی

مهاباد / ۱۶ محرم ۱۴۲۵ هـ ق

مقدمه محقق

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على أفضل خلق الله سيد العالمين سيدنا محمد ﷺ
الصادق الأمين صاحب السيرة العطرة والتزكية. وبعد:

ما، در صدد بیان گوشه‌ای از زندگی عالم و فقیهی از فقهای اسلام هستیم که از تالیفات او در انواع علوم دینی مثل تفسیر و حدیث و فقه، کتابخانه‌های بزرگی تشکیل یافته است.

این عالم کسی نیست جز شیخ الاسلام، ابن تیمیه (احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام) که در زمان حکومت ظاهر به دنیا آمد، در آن هنگام ظاهر حکومت مصر و شام را در اختیار داشت و ابن تیمیه دوران بچگی را در سایه حکومت ظاهر به سربرد و زمانی که ظاهر در پیرس فوت کرد، ابن تیمیه نوجوانی نیرومند بود. خانواده‌ی ابن تیمیه در منطقه‌ی حران زندگی می‌کردند و ابن تیمیه به عالم بودن و دینداری و مهارت در عقیده و فقه معروف گردید و به ریاست فقهی در منطقه‌ی حران منصوب شد. و پدر بزرگش هم از پیشوایان و فقها بود.

علامه شمس الدین الذهبی می‌گوید: «شیخ الاسلام ابن تیمیه به من گفت که شیخ ابن مالک می‌گوید: خداوند فقه و علوم دینی را برای مجدالدین ابن تیمیه (جد ابن تیمیه) چنان رام کرده است که آهن را برای داود (علیه السلام) نرم کرده بود». ابن تیمیه گفت که پدر بزرگم مجدالدین کمی تند خو و عصبانی بود، یک بار تعدادی از علماء از او پیرامون مسئله‌ای سوالی کردند، پدر بزرگم به آنها گفت که برای این مسئله شصت راه وجود دارد، سپس شروع کرد یکی پس از دیگری به ارائه‌ی آنها تا اینکه، علمای حاضر، خسته شدند و گفتند بس است دیگر شمار و از هوش و ذکاوت منحصر به فرد پدر بزرگم مات و مهبوت شده بودند، جد ابن تیمیه در سال ۶۵۲ هـ ق دار فانی را وداع گفت.

و از مشهورترین تالیفات وی کتاب (منتقى الأخبار) است که در این کتاب احادیث مربوط به ابواب مختلف فقهی را جمع آوری نموده است. و عالم یمنی، محمد بن علی الشوکانی، بر آن شرحی به نام (نیل الاوطار) نوشته است نیل الاوطار کتابی است که مکان بلند و رفیعی را در میدان علم و تدریس به خود اختصاص داده است زیرا این کتاب در

خلاصه‌گویی و شیوایی در ترتیب و ارائه بحث‌ها عمق و وسعت نظر نویسنده حاوی زیباییهای فراوان است.

اما، پدر ابن تیمیه، شیخ شهاب الدین عبدالحمیم بن تیمیه فردی عالم، محدث و از فقهای حنبلی و صاحب درس و افتاء بود. و ایشان از منطقه‌ی حران به دمشق رفت و به تدریس در دانشگاه اموی که در آن زمان، مرکز علماء و مدرسان بزرگ بود مشغول شد. دانشگاه اموی جایی نبود که هر عالم و مدرس بتواند در آنجا مشغول تدریس بشود. درسهای شیخ شهاب الدین از این نظر امتیاز و برتری نسبت به درسهای دیگران داشت که ایشان بدون مقدمه چینی و از حفظ و بدون کمک گرفتن از کتابها مشغول تدریس می‌شد، و فقط برحافظه اش و آنچه که به یاد داشت تکیه می‌کرد. ریاست دارالحدیث السکریه را در قضا عین به عهده گرفت و در همانجا ساکن گردید و در سال ۶۸۲ هـ ق وفات کرد.

در چنین خانواده و فضائی ابن تیمیه با تلاش و پشتکار فراوان شروع به خواندن علوم کرد. چنانکه مورخان، علما و فقهای عصرش در مورد او می‌گویند: که ایشان با وجود اینکه سن و سال کمی داشت، مثل بچه‌های دیگر مشغول بازی و سرگرمی نمی‌شد و وقتش را در اینگونه امورات به هدر نمی‌داد. ولی با این وجود، ایشان به درس خواندن و یادگیری علم مشغول بودند. همواره از زندگی مردم و جامعه آگاه بود، و به تمدن و عادات و مرام مردم کاملاً آگاه بود. و از تألیفاتش این چنین استنباط می‌شود که ایشان دارای وسعت نظر، تفکر و اندیشه در زندگی فردی و اجتماعی بودند. هیچگاه دوری از مردم و گوشه نشینی و فقط محو شدن در علم را اختیار نکرد بلکه در بین مردم می‌زیست.

ابن تیمیه علوم زمان خود را به ترتیب خواند و توجه خاصی به زبان عربی داشت تا اینکه در علوم صرف و نحو و بلاغت به مهارت و تبحر رسید. و در این راستا با نظری عمیق و ذهنی کاوشگر توجه زیادی به خواندن کتاب سیبویه کرد. و همراه یادگیری علوم دینی به فراگیری کتابت، ریاضی و ورزش نیز روی آورد. و در خواندن علوم دینی به فقه، اصول، فرائض، حدیث، عقاید، فرق شناسی و تفسیر اهمیت زیادی می‌داد و فقه حنبلی را نیز از پدرانش به

ارث برده بود. ابن عبدالهادی در مورد ابن تیمیه می گوید: تعداد استادانی که ابن تیمیه نزد آنها درس خوانده است به دویست نفر می رسد و چندین دفعه مسند امام احمد و کتب سته را به درس خوانده است. ابن تیمیه علاقه و دلبستگی زیادی به تفسیر داشت و علم تفسیر را از همه ی مردم بیشتر می پسندید. تاجایی که بیش از ۱۰۰ کتاب در بحث تفسیر قرآن خوانده است.

تالیفات ابن تیمیه که از ۱۳۰۰ جلد میگذرد، به خاطر تعمق زیاد در اصول دین و علاقه ی وافر به تفسیر آیات قرآن، و دارا بودن اسلوب علمی در بیان مطالب، توانایی کافی در علم لغت، بلاغت و خطابه و ادب و شجاعت دارای امتیازات ویژه می باشند.

چنان که یکی از شاگردانش به نام سراج الدین دربارهی او می گوید: «زمانی که بر اسب سوار می شد با نهایت دلیری و شجاعت، صفوف دشمن را می شکافت و استوار و مقاوم بر اسب می نشست و به خاطر یورشهای زیادی که به دشمن می برد او را شکست می داد و در میدان جهاد در صف دشمن آنچهان فرو می رفت مثل کسیکه از مرگ نمی ترسد». ابن تیمیه در بیستم ذی القعدة سال ۷۲۸ هـ ق و پس از تحمل مصیبتهای زیادی در راه دعوت الی الله از جمله، چندین بار زندانی شدن، چشم از جهان فرو بست و دار فانی را وداع گفت.

ابن تیمیه از بزرگان فکر و اندیشه ی سلفی و صاحب مدرسه ی تجدید و احیای توحید و ابطال عقائد و آداب و رسومات جاهلی و خلاف اسلام، می باشد کتابچه حاضر که یکی از تالیفات ایشان است، ارائه می گردد. به امید اینکه مورد قبول در گه حق، واقع شود.

أسأل الله العون والتوفيق في خدمة العلم والإسلام

د/ محمد زینهم عزب

القاهرة ۱۴۱۰هـ ق / ۱۹۸۹م

فصل اول:

بیماریهای قلبی و درمان آنها

إن الحمد لله نستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله صلى الله عليه وعلى آله وأصحابه وسلم تسليماً.

خداوند در مورد منافقین می فرماید: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾ «در دل‌هایشان بیماری - حسودی و کینه توزی با مومنان - است و خداوند بیماریشان را افزایش می دهد» (بقره/۱۰).

﴿لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ﴾: «این وسوسه‌های شیطانی - و ایجاد مشکلات در راه دعوت آسمانی توسط مخالفان برنامه های الهی - بدان خاطر است که خداوند می خواهد آنها را آزمایش کسانی سازد که در دل‌هایشان بیماری نفاق ریشه دوانده است و آزمون کسانی کند که سنگین دل - از کفر و ضلال - سنگ دل هستند» (حج/۵۳).

﴿لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا﴾ (اگر منافقان و بیماردلان و کسانی که در مدینه باعث اضطراب می گردند از کار خود دست نکشند تورا بر ضد ایشان می شورانیم و بر آنان مسلط می گردانیم، آنگاه جز مدت اندکی در جوار شهر مدینه نمی مانند - بلکه در پرتو شوکت اسلام از آنجا رانده می شوند) (احزاب/۶۰).

﴿وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا﴾ (واهل کتاب و مومنان - درباره ی حقانیت این کتاب

آسمانی - تردید به خود راه ندهند و کسانی که در دلشان بیماری نفاق است و کافران بگویند: خدا مثلا از بیان چنین عددی چه می خواسته است) (مدثر/۳۱).

﴿قَدْ جَاءَ تَكْمٌ مَّوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾

﴿۵۷﴾: (ای مردمان از طرف خدا برای شما اندرزی - جهت رهنمود زندگی - و درمانی برای چیزهایی که در سینه‌ها است - همچون کفر، نفاق، کینه، ستم و دشمنی - آمده است و هدایت و رحمت برای مومنان است) (یونس/۵۷).

﴿وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾

﴿۸۲﴾: (ما آیاتی از قرآن را فرو می فرستیم که مایه‌ی بهبودی - دلها از بیماری - و رحمت بر مؤمنان است ولی بر ستمگران جز زیان نمی افزاید) (اسراء/۸۲).

﴿وَدَشَفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ﴾ ﴿۱۵﴾ و يُدْهِبُ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ﴾: (و- با فتح و پیروزی

مومنان بر کافران - سینه‌های اهل ایمان را شفا می بخشد و کینه را از دل‌هایشان بر می دارد. (توبه/۱۴ و ۱۵).

بیماری جسم

بیماری جسم، نقطه‌ی مقابل صحت و سلامتی آن است و طبیعی است که بیماری، قوای طبیعی بدن را فاسد می کند و از بین می برد مانند: فاسد شدن قوای مدرکه، بدینصورت که کاملاً از بین بروند مانند نابینا شدن و لال شدن. یا کاملاً از بین نروند، ولی به گونه ای باشند که چیزها را وارونه ببینند و احساس نمایند. مثلاً شیرین را تلخ و تلخ را شیرین درک کنند. و یا چیزهایی را که در عالم خارج وجود ندارند به ذهن خطور کند که وجود دارند. و در این راستا ذهن و ادراکات بشری دچار هرج و مرج و تداخل بشود.

و نمونه‌های دیگری از فاسد شدن حرکت طبیعی بدن، ضعیف شدن دستگاه هاضمه و گوارش و ناپسند داشتن غذاهای سالم و مورد نیاز بدن و دوست داشتن چیزهای مضر برای

بدن را می‌توان نام برد که اینگونه بیماریها باعث رنج فراوان برای جسم آدمی می‌شوند. ولی با وجود اینگونه بیماریها، بدن کاملاً نابود نمی‌شود بلکه به سبب مختل شدن حرکت ارادی آن، دردهایی به سبب فساد کمی یا کیفی نصیب بدن می‌شود. و فساد کمی ممکن است به خاطر نقصی باشد که با خوردن غذا رفع شود و یا بخاطر زیادتی باشد که با استفراغ و کم خوری رفع گردد اما فساد کیفی ممکن است به خاطر عوامل بیرونی مثل سردی یا گرمی باشد که با به اعتدال رساندن آنها می‌توان آنرا مداوا کرد.

و همچنین با بیماری قلب، نیز نوعی فساد در قوای فکری و ارادی فرد پدید می‌آید. و برایش شبهاتی پیش می‌آید که حق را نمی‌بیند و یا آنرا وارونه می‌بیند به گونه ای که حق را زشت پنداشته، باطل را دوست می‌دارد اینجاست که نزد او حق، قالب باطل و باطل قالب حق را پیدا می‌کند و محاسبات او در مورد تمام مسائل، اشتباه و وارونه درمی‌آیند. به همین خاطر است که برخی «مرض القلب» را به تردیدها و گمانها تفسیر کرده‌اند، مثل تفسیر مجاهد^(۱) و قتاده^(۲) از این فرموده خداوند که می‌فرماید:

﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾: «در دل‌هایشان مریضی است»

یعنی در دل‌هایشان شک، تردید و گمان وجود دارد و گاهی به شهوت زنا تفسیر کرده‌اند، مثل تفسیر این فرموده‌ی خداوند که می‌فرماید:

﴿فَيَطْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ (احزاب/۳۲): «پس طمع می‌کند آنکه در دلش

مریضی است».

۱- مجاهد: مجاهد بن جبیر ابو الحجاج المکی المخزومی، ۳۰ بار قرآن را نزد عبدالله بن عباس خوانده است. متولد سال ۲۱ هـ. ق و در حالت سجده در سال ۱۰۰ هـ. ق دافانی را وداع گفت.
 ۲- قتاده: قتاده بن دعامة السوسی ابوالخطاب البصری، در سال ۶۰ هـ ق متولد شد و در سال ۱۱۷ هـ ق دارفانی را وداع گفت. مجاهد و قتاده هر دو از شاگردان برجسته ی عبدالله بن عباس (رحمتهما) بودند.

یعنی در دلش حب زنا وجود دارد. چنانکه الخرائطی کتاب «اعتلال القلوب» را در مورد بیماری شهوت نوشت. خلاصه اینکه بیمار، همواره در معرض نابودی است. گرما و سرمای اندک او را از پا در می آورد. و انسان بیمار از صحت و توانایی که انسانهای سالم و قوی از آن برخوردار می باشند، برخوردار نیست.

صحت و سلامتی به وسیلهی عواملش حاصل می شود و با اضرارش از بین می رود و عوامل مریضی، مرض را قویتر می کنند ولی با مداوا بیماری از بین می رود. پس زمانی که عوامل بیماری پیدا شد فرد بیمار می شود و بیماری او شدت پیدا می کند و قوای جسمی اش تحلیل می رود تا جایی که فرد نابود می شود. اما اگر مداوا بشود، به تدریج بیماری او از بین می رود.

بیماری قلب

این نوع بیماری در قلب و روان انسان بوجود می آید، مثل خشم، کینه و نفرت نسبت به دشمنی که بر تو مسلط شده است. و اینموارد، قلب را به درد می آورد. خداوند می فرماید:

﴿وَدَشَفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ ۝ وَيُذْهِبَ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ﴾: خداوند سینه های

ایمان داران را شفا می دهد و خشم و نفرت را از دلهايشان می زداید. (توبه/۱۴ و ۱۵)

پس شفا یافتن ایمان داران با از بین رفتن دردها و رنجها از قلوبشان حاصل می شود. مثلاً می گویند: خشم، غضب و نفرت فلانی شفا یافت. و یا در قصاص قاتل، اولیای مقتول شفا حاصل کردند. و یا مثالهایی مانند اینها، در اینجا شفا یافتن یعنی شفا یافتن قلب و روان انسان از غم، اندوه، خشم، غضب و نفرتی که در درون او حاصل شده است.

همچنین تردیدها و جهالت، قلب آدمی را به درد می آورند. پیامبر (ﷺ) می فرماید: «هلا سألوا إذ لم يعلموا؟ فإن شفاء العي السؤال»: (چرا اگر نمی دانند سوال نمی کنند؟ زیرا شفا نادانی و جهالت پرسیدن است). و کسی که نسبت به چیزی شک و تردید می کند قلبش را به درد می آورد و با رسیدن به علم و یقین در مورد آن شیء به آرامش می رسد و قلبش تسکین

می یابد به همین خاطر است به عالمی که به سوالی جواب می دهد و حق را به طور واضح بیان می کند گفته می شود که: «قد شفانی بالجواب»: (مرا با این جواب شفا داد). یعنی مرا به آرامش و آسایش روحی و روانی رساند. پس شک و تردیدهایی که در دل ایجاد می شود نیاز به این دارد که فوراً در صدد جواب دادن به آنها برآئیم تا روح و روانمان دچار درد و رنج نادانی نشود.

بیماری

باید دانست که بیماری در یک قدمی مرگ است. قلب بوسیله‌ی جهل مطلق بکلی می میرد، و بوسیله‌ی جهل مرکب مریض می شود: پس قلب را مرگی و مرضی و حیاتی و شفایی است که مهمتر از مرگ، حیات، مرض و شفای جسم است، یعنی قلب اگر سالم باشد تمام بدن سالم است و اگر مریض شود یا بمیرد، بدن نیز بیمار می شود و می میرد^(۱).

به همین خاطر هرگاه شبهات و شهوات وارد قلب بشوند بیماری آن قوت می یابد و هرگاه حکمت و عبودیت و وعظ و ارشاد و دینداری بر آن عرضه شود بیماریش کاهش پیدا کرده و رو به بهبود و سلامتی می آید. خداوند می فرماید:

﴿لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ﴾ (حج/۵۳): (این

وسوسه‌های شیطانی بدان خاطر است که خداوند می خواهد آنها را آزمایش کسانی سازد که در دلهایشان بیماری است.

۱- مترجم: در این باره می توان به حدیثی که از پیامبر (ﷺ) روایت شده اشاره کرد، قال رسول الله ﷺ: (ألا وإن في الجسد مضغة إذا صلحت صلح الجسد كله وإذا فسدت فسد الجسد كله: آگاه باشید که در بدن آدمی فقط گوشتی وجود دارد که اگر سالم شود تمام بدن سالم و اگر فاسد شود تمام بدن فاسد می شود) (متفق علیه).

خداوند شبهات شیطانی را مایه‌ی امتحان و آزمایش دل‌های مریض قرار داده ولی دل‌های سخت و از نوع سنگ، فوراً شبهات و وسوسه‌های شیطانی را می‌پذیرند و در این امتحان و آزمایش شکست می‌خورند. خداوند می‌فرماید:

﴿لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ﴾
(احزاب/۶۰): (اگر منافقان و بیمار دلان و کسانی که در مدینه باعث اضطراب می‌گردند از کار خود دست نکشند).

در این آیه نیز خداوند بحث انسان‌های مریض‌القلب را می‌کند و می‌گوید: که اگر دنبال اصلاح قلب‌شان نروند آنها را زیرسلطه‌ی ایمانداران در می‌آوریم. بیماری مورد اشاره در این آیه، شهوت‌رانی و زناکاری آنها است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ (مدثر/۳۱): (یعنی کسانی که در دل‌هایشان بیماری نفاق است می‌گویند).

در این آیه‌ها قلب انسان‌های مریض‌القلب مثل قلب کافران و منافقان بیان شده که آنها دارای قلب صحیح و سالمی مثل قلب مؤمنین نیستند، بلکه در قلب‌شان مرض شبهات، و شهوات وجود دارد. خداوند می‌فرماید:

﴿فَيَطْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ (احزاب/۳۲): (که بیمار دلان چشم طمع به شما می‌دوزند).

این مرض، مرض شهوت و هوسرانی است، و اگر به قلب صحیح و سالم، زنی عرضه شود هیچ توجهی به آن نمی‌کند، ولی قلب دارای مرض شهوت به سبب ضعف و سستی‌ای که دارد نمی‌تواند در مقابل چنین صحنه‌ای مقاومت کند و به طرف آن زن میل می‌کند و برحسب میزان و اندازه‌ی بیماری که دارد با آن زن مراد و نزدیکی می‌کند یعنی تا مرض قلب بیشتر باشد، میزان وقوع آن در گناه زنا بیشتر می‌شود، حتی اگر زنی با لحن و گفتاری نازک و آرام با او صحبت کند بر درون قلب او راه پیدا می‌کند.

قرآن شفا دهنده دلهاست

قرآن برای تمام امراض قلب و آنچه در باطن انسان از شبهات و شهوات قرار دارد، شفا بخش است. در قرآن دلایل و بیناتی وجود دارد که حق و باطل را از همدیگر جدا می‌کند، امراض و شبهات فاسد را که در علم و تصور و درک، اختلال بوجود آورده‌اند از بین می‌برد، بگونه‌ای که انسان اشیاء را آنگونه که حقیقت وجودیشان بر آن دلالت می‌کند می‌بیند و درک واقعی و درستی از محیط و حقایق پیرامون خود خواهد داشت.

در قرآن انواع حکمت و موعظه‌ی حسنه در باب تشویق، تحذیر و همچنین داستانهای مملو از عبرت، پند و اندرز که مایه‌ی اصلاح و درستی قلب هستند، وجود دارد. پس قلب به سبب آنها به سوی چیزهایی که برایش مفید است ترغیب می‌شود و از چیزهایی که برایش ضرر دارد دوری کند و همواره دوستدار حق و حقیقت و ارشاد و وعظ می‌باشد.

قرآن نابود کننده‌ی امراضی است که موجب ارادات فاسد و نیت‌های پلید می‌شوند و بحدی با این امراض مبارزه می‌کند تا قلب را اصلاح کرده، نیت و اراده‌ی قلب را نیز اصلاح نماید. و قلب دوباره به فطرتی برگردد که بر آن خلق شده است یعنی به همان فطرت پرستش و بندگی. همانطور که جسم بیمار پس از مداوا به حالت طبیعی و سلامتی خود بر می‌گردد و همانگونه که بدن از غذاهایی که باعث رشد و نمو و او می‌شوند بهره می‌گیرد، قلب نیز از ایمان و قرآن که باعث پاکی و رشدش می‌گردند تغذیه می‌کند^(۱).

زکات

زکات از نظر لغوی به معنای رشد و نمو و همچنین به معنای زیاد شدن در صلاح، درستی

۱- مترجم: در این باره خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ هُوَ الَّذِي يَهْدِيكُمْ سُبُلَكُمْ وَيُرْسِلْ الرِّيحَ بِأَمْرِهِ لِيُنزِلَ عَلَيْكُمْ مِنْ سَمَوَاتِهِ مَاءً بَارِكًا تَجْرِي بِهِ الْوُجُوهُ﴾

فِيءِ آذَانِهِمْ وَقُرْءُوهُوَ عَلَيْهِمْ عَمِّي ﴿﴾ «بگو قرآن برای مؤمنان مایه‌ی راهنمایی و بهبودی است - ایشان را از راههای گمراهی و سرگشتگی می‌رهاند و از بیماریهای شک و تردید نجات می‌بخشد - و اما برای کافران، کوری گوشهای ایشان و کوری چشمشان است» (فصلت/۴۴)

وپاکی می‌باشد؛ در عربی می‌گویند: «زکا الشیء»: یعنی آن چیز زیاد شد و رشد و نمو پیدا کرد و یا آن چیز پاک شد. همچنانکه بدن انسان نیازمند تغذیه از غذاهای سالم است و بوسیله‌ی آنها رشد می‌یابد، قلب نیز به تعلیم و تربیت صحیح نیاز دارد تا رشد نماید و در اصلاح و پاکیزگی افزایش حاصل کند، به طور کامل پاک و منزّه شود.

و همانگونه که باید مواظب جسم خود باشیم که از ضرر و زیان و اشیائی که مانع رشد آن می‌شوند جلوگیری کنیم، در مورد قلب نیز، مواظب باشیم که آنرا با غذای سالم تغذیه کنیم که قرآن و سنت می‌توانند تغذیه‌ی سالمی برای قلب باشند و از سایر مواردی که قلب را دچار بیماری و ناتوانی می‌کنند و مانع رشدش می‌شوند، جلوگیری کنیم.

همچنانکه در رشد و افزایش زراعت و نباتات نیز این قاعده حاکم است یعنی باید تغذیه سالم و کود و آب داده شود تا زراعت رشد و نمو پیدا کند و اگر این موارد را رعایت نکنیم گیاهان و نباتات و زراعتمان دچار خشکی و نابودی می‌گردند.

صدقه

همانطور که آب آتش را می‌نشاند و خاموش می‌کند صدقات نیز خطایا و گناهان انسان را از بین می‌برند، و قلب بوسیله‌ی پرداخت صدقات، پاک و منزّه می‌شود. چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ خذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا ﴾ (توبه/۱۰۳): (ای پیامبر، بگیر از اموال

آنها زکات را تا آنها را بوسیله‌ی این صدقه پاک و سالم نمایی).

و همچنین ترک کردن و دست کشیدن از گناهان و زشتی‌ها باعث پاک شدن قلب می‌شود. گناهان و زشتیها برای قلب، مانند چرک بدن برای جسم، و علف‌های هرزه برای زراعت می‌باشند.

نجات دادن جسم از اخلاق فاسد، مانند خارج کردن خون زائد و کثیف از بدن است، همانطور که بدن انسان با از دست دادن خون زائد و آلوده شاداب و سرزنده می‌شود و به

آرامش و قوای طبیعی خود می‌رسد و رشد و نمو می‌یابد، قلب نیز چنین است هر زمان که از گناهان و اخلاق فاسد دست می‌کشد و توبه می‌کند و اعمال صالح و نیک را از اعمال زشت و ناپسند جدا می‌کند به تدریج به خلوص نیت و اراده می‌رسد و باعث محکم‌تر و قویتر شدن در انجام اعمال صالحه می‌شود و به آرامش، دست می‌یابد.

چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا﴾ (نور/۲۱): (اگر فضل و مرحمت الهی شامل حال شما نمی‌شد هرگز فردی از شما - از گناه و معصیت - پاک نمی‌گردید).

﴿وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارجعوا فارجعوا هو اذكى لكم﴾ (نور/۲۸): اگر به شما هم گفته شد برگردید اجازه ورود به خانه داده نشد پس برگردید این برگشتن برایتان پاکتر می‌باشد).

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾ (نور/۳۰): (ای پیامبر به مردان مومن بگو چشمان خود را فرو گیرند و عورت‌های خویشان را - با پوشاندن و دوری از پیوند نامشروع- مصون دارند این برای ایشان زینده‌تر و محترمانه‌تر است بیگمان خداوند به آنچه که انجام می‌دهند آگاهتر است- و سزا و جزای اعمالشان را می‌دهد) (نور/۳۰).

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ﴾ و ﴿ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ﴾ (اعلیٰ/۱۴ و ۱۵): (قطعاً کسی که خویشان را پاکیزه دارد، نام پروردگار خود را ببرد، نماز گزارد و فروتنی کند رستگار می‌شود).

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾ و ﴿وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ (شمس/۹ و ۱۰): (حقیقتاً کسی رستگار و کامیاب می‌گردد - که نفس خویشان را پاکیزه دارد و بپیراید و کسی ناامید و ناکام می‌گردد که نفس خویشان را - در میان کفر و شرک و معصیت - پنهان بدارد و ببوشاند).

﴿وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَكِّي﴾ (عبس/۳): (ای پیامبر تو چه می‌دانی، شاید او - از تعلیم و پرورش تو بهره گیرد - خود را پاک سازد).

﴿فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَهٌ إِلَّا أَنْ تَزَكِّي﴾ وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخَشْيُ﴾ (نازعات/۱۸ و ۱۹): (بگو آیا میل داری از آنچه که در آن هستی رها و پاک گردی و تو را به سوی پروردگارت راهنمایی کنم تا تو از او اندیشناک و بیمناک گردی).

تزکیه در اصل به معنی رشد و نمو و جذب برکت و زیاد شدن خیرات است ولی برای از بین رفتن شر و بدی نیز به کار می‌رود، پس تزکیه هر دو دسته از معانی را در خود جای می‌دهد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ﴾ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾ (فصلت/۶ و ۷): (وای به حال مشرکان کسانی که به پاک سازی خود نمی‌پردازند).

در این جا منظور از زکات همان توحید در یکتاپرستی و ایمان به خداوند واحد است که به وسیله‌ی آن قلب پاک می‌شود.

زیرا این توحید متضمن و در برگیرنده‌ی نفی هر گونه خدایان دروغین غیر از خدای واحد می‌باشد و در عین حال الوهیت و پرستش خدای واحد را در قلب تثبیت می‌نماید. و این همان حقیقت (لا اله الا الله): است که به وسیله‌ی آن قلبها به پاکی و خلوص نیت می‌رسند.

تزکیه

تزکیه به معنای پاک کردن ممکن است در سطح ظاهری و بیرونی و یا در ذات و جوهری آن چیز بوده و مربوط به اعتقاد و اخبار باطنی باشد. هم چنانکه اعراب می‌گویند: (عد لته) یعنی در او عدالت قرار داد یا عدالت را در اعتقاد مردم جای دادم خداوند می‌فرماید: ﴿فَلَا تُزَكُّوْا اَنْفُسَكُمْ﴾ (نجم/۳۲): (از پاک بودن خود سخن مگوئید).

یعنی به پاک بودن خودتان خبر ندهید و مغرور نشوید و این با فرموده‌ی خداوند: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾ (حقیقتاً کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویش را - با انجام طاعات و عبادات و ترک معاصی و منہیات - پاکیزه دارد و بپیراید) (شمس/۹).

هیچ گونه منافاتی ندارد و به همین خاطر است که خداوند می‌فرماید:

﴿هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى﴾ (نجم/۳۲)^(۱) (اوبه کسی که از خدا می‌ترسد آگاهتر است).

از آیات فوق این گونه استنباط می‌شود که خداوند از اینکه انسان از سر غرور، خودش را پاک و متقی بداند نهی کرده است ولی از اینکه انسان در صد پاک کردن و ایجاد تقوی در خود باشد نهی نکرده است. چنانکه می‌فرماید:

﴿الْم تَر إِلَى الَّذِينَ يُزُكُونَ أَنفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُرِيكِي مَن يَشَاءُ﴾ (نساء/۴۹): مگر آگاه نیستی از کسانی که خویش را پاک می‌شمارند - و بالا ف و گزاف خود را متقی قلمداد می‌نمایند - بلکه تنها خداوند است کسانی را که خود می‌خواهد پاک می‌گرداند.

یعنی خداوند هر کس را که بخواهد پاک می‌کند و از پاک بودنش هم خبر می‌دهد، همچنانکه کسی که در نزد قاضی است و مسؤل ثابت کردن عدالت شهود است، وجود عدالت را در شهود ثابت می‌کند و سپس به عادل بودن شهود رأی می‌دهد. پس نتیجه گرفته می‌شود که یکی از وسوسه‌های شیطانی این است که انسان خودش را پاک و متقی بداند.^(۲)

۱- مترجم: خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَحْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ﴾ «من دانایم از خود شما به آنچه که پنهان

می‌کنید و یا آشکار می‌کنید» (ممتحنه/۱)

۲- مترجم: در اینجا باید به این مطلب اشاره شود که در مورد بحث تزکیه و پرورش نفس کتابهای زیادی نوشته شده است، ولی متأسفانه در اکثر این کتابها استناد به احادیث ضعیف و حتی موضوع شده است. ما در اینجا در صد معرفی این کتابها نیستیم، بدلیل اینکه آنقدر زیادند که قابل شمارش نیستند، ولی فقط به این مسأله اشاره می‌کنیم که انسان باید در هر زمینه‌ای که مربوط به دایره‌ی اسلام باشد پیروی کردن از علما را مد نظر داشته باشد و در بازار پر از فتنه‌ی امروزی فریب رهبران وادی ضلالت را نخورد. و برای

عدل

عدل همان اعتدال و میانه‌روی است. یعنی عدالت در عمل که همان اصلاح قلب است. همچنانکه ظلم فاسد کننده‌ی قلب است و در تمام گناہانی که انسان انجام می‌دهد نسبت به نفسش ظلم می‌کند. و ظلم در نقطه‌ی مقابل عدل قرار دارد، پس تا زمانی که عادل نباشد نمی‌تواند ظلم را از نفسش برچیند، زیرا اصلاح قلب بر عدالت قائم است و فساد آن بر ظلم و بی‌عدالتی. پس هر زمان که انسان نسبت به خودش ظلم کند، ظالم است و نفسش مظلوم واقع می‌شود. و هر زمان نسبت به خودش با عدل رفتار کند عادل است و نفسش معدول علیه (مورد عدالت واقع شده) است. و این را بطه‌ی انسان با نفسش نسبت به دیگران نیز برقرار می‌شود.

عمل صالح از عدالت ذاتی سرچشمه می‌گیرد و ثمره‌ی اعمال انسان چه خیر و چه شر به خودش بر می‌گردد، خداوند می‌فرماید:

﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾ (بقره/۲۸۶)^(۱): انسان هر کار نیکی که انجام دهد برای خود انجام داده و هر کار بدی که بکند به زیان خود کرده است.

عمل

عمل، قبل از اینکه تأثیر برونی داشته باشد به درون قلب تأثیر می‌گذارد، صالح بودن

بحث تزکیه نیز به کتابهای منبع و معتبری که در آنها استناد به احادیث صحیح و حسن شده، مراجعه کنند.

۱- مترجم: در این باره برای توضیح بیشتر مطلب بیان شده می‌توان به این آیه اشاره کرد: ﴿يَتَأْتُوا الذِّبْنَ ءَامِنُوا كُونُوا قَوْمِ مِثْلَ اللَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ ءَلَّا تَعْدِلُوا ءَاعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾ «ای کسانی که ایمان آورده اید برادای واجبات خدا مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید، و دشمنی با قومی شما را بر آن ندارد که- با آنان - دادگری و عدالت نکنید، عدالت را برپای دارید که آن به پرهیزگاری نزدیکتر است» (مائده/۸)

عمل، رعایت عدالت در حق قلب و فاسد بودن عمل، ظلم در حق قلب است خداوند می فرماید: ﴿مَنْ عَمِلْ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا﴾ (فصلت/۴۶): (هر کس کار نیک بکند به نفع خود می کند و هر کس کار بد بکند به زیان خود می کند).

و در مقابل آن، می فرماید: ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ ۖ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾ (اسراء/۷): (اگر نیکی کنید به خودتان نیکی می کنید و اگر بدی کنید به خودتان بدی می کنید).

جماعتی از سلف صالح گفته اند که: در انجام حسنات، نوری در قلب، قوتی در بدن، روشنایی در صورت، وسعت و گشادگی در روزی و محبت خدا در قلب ایجاد می شود. خداوند می فرماید: ﴿كُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ﴾ (طور/۲۱): (هر کس در گرو کارهایی است که کرده است).

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾ (مدثر/۳۸): (هر نفسی در گرو کارهایی است که انجام داده است).

﴿وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَعَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ۚ وَذَكَّرَ بِهِ أَنْ تُجَسَّلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعَدَلَ كُلُّ عَدَلٍ لَأُيُوحَذَّ مِنْهَا ۗ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا﴾ (انعام/۷۰): (و به آنان پند و اندرز بده هر کسی در گرو اعمالی است که انجام داده است و مسئول چیزهایی است که به چنگ آورده است و بجز خدا برای ایشان یار، یاور، میانجی و واسطه ای نیست و اگر چنین کسی هرگونه فدیة و تاوانی بپردازد از او دریافت نمی گردد و پذیرفته نمی شود، آنان در گرو اعمالی هستند که انجام داده اند).

همچنانکه کالبد انسان اگر از بیماری نجات پیدا کند و به صحت و سلامتی برسد گفته می شود که مزاج و طبیعت او درست شده است، زیرا که مریضی انحرافی در مزاج و طبیعت

انسان است که با وجود آن، بدن انسان هیچگاه به اعتدال و سلامتی صد در صد نمی‌رسد زیرا در دنیا همه چیز نسبی است.

قلب نیز چنین است، صحت و سلامتی قلب در عدالت نهفته است و بیماری و درد قلب در انحراف، کجی و ظلم واقع شده و باید دانست که عدل محض از لحاظ علمی و عملی در هیچ چیزی در دنیای مادی قرار نگرفته است. ولی نسبتاً می‌توان عدالت کامل را رعایت کرد و در راستای آن نیز می‌توان قلب را به صحت و سلامتی نسبتاً، کاملاً رساند.

و به همین خاطر است که گفته می‌شود: این بهتر است یعنی نسبت به چیزهایی که در اطرافش وجود دارد بهتر است و یا گفته می‌شود که راه سلف بهترین و برجسته ترین راه است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ﴾ (نساء/۱۲۹): (شما نمی‌توانید- از نظر محبت قلبی - میان زنان عدالت و دادگری کامل برقرار کنید. هرچند هم تمام کوشش و توان خود را بکار برید).

﴿وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ ۗ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ (انعام/۱۵۲): (وپیمانه و ترازو را تمام و کامل و دادگرانه مراعات دارید و ما هیچ کسی را به انجام چیزی جز به اندازه‌ی طاقت و توانش مؤظف نمی‌سازیم).

خداوند متعال پیامبران را مبعوث و کتابهای آسمانی را نازل کرد برای اینکه مردم عدل، دادگری و انصاف را به پا دارند و به آن عمل کنند.

باید دانست که بزرگترین عدل و دادگری عبادت خداوند یکتا و عدم شرک و وزیدن است که عبودیت حقیقی و راه رسیدن به کمال معنوی همین است.

پس از عبادت خدا، رعایت عدالت در حق مردم و سپس رعایت عدالت بر نفس است، که بر آن تأکید شده است. و در راستای همه‌ی این امورات اصلاح قلب حاصل می‌شود. پس اصلاح قلب نیاز به میدانی وسیع در عمل برای مبارزه با گناهان دارد، و در این راستا نباید عدالت و میانه‌روی را فراموش کرد.

ظلم

ظلم بر سه نوع است که هر سه نوعش از جمله‌ی امراض قلب به شمار می‌روند و در مقابل آنها عدل قرار دارد که، صحت و سلامتی قلب را در پی دارد. امام احمد بن حنبل (رض) به بعضی از مردم می‌گفت: «اگر قلبت را صحیح و سالم نمایی از هیچکس نمی‌ترسی» منظورش این بود که خوف انسان از مخلوق به خاطر امراضی چون شرک و بت‌پرستی و گناه است و هرگاه در قلب انسان ایمان وجود داشته باشد از کسی نمی‌ترسد^(۱).

اصلاح قلب

اصلاح قلب یعنی حیات و درخشش قلب. خداوند می‌فرماید: ﴿أَوْمَنَ كَأَن مَّيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا﴾ (انعام/۱۲۲): (آیا کسی که - به سبب کفروضلال همچون - مرده‌ای بوده است و ما او را - با اعطاء ایمان در پرتو قرآن - زنده کرده‌ایم و نور ایمان را فرا راه او داشته‌ایم که در پرتو آن میان مردمان راه می‌رود، مانند کسی است که به مثل گویی، در تاریکیهای - ظلم، کفر و ارتداد - فرو رفته است و از آن تاریکیها نمی‌تواند بیرون بیاید).

به خاطر اهمیت صحت و سلامتی قلب است که خداوند در جای جای قرآن در مورد حیات و درخشش قلب و همچنین در مورد مرگ و ظلمت قلب، سخن به میان آورده و فرموده است: ﴿لِيُنذِرَ مَن كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ (یس/۷۰): (تا

۱- مترجم: نقطه اوج این مبحث در این فرموده ی خداوند آمده است: ﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدَ جَعَبُوا لَكُمْ فَأَحْشَوْهُمْ فَرَّادَهُمْ إِيمَنَّا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنَعْمَ الْوَكِيلُ﴾ «آن کسانی که مردمان به ایشان گفتند: مردمان - قریشیان برای جنگ با شما دست به دست هم داده اندو - برضد شما گرد یکدیگر جمع شده اند، پس از ایشان بترسید. ولی - چنین تهدیداتی - برایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را بس است و او بهترین حامی و سرپرست است» (آل عمران/۱۷۳)

افراد زنده و بیدار دل را با آن بیم دهد و بر کافران - اتمام حجت شود - فرمان عذاب مسلم گردد).

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا تَحْيِيكُمْ ۖ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَخُولٌ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ ۚ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ (انفال/۲۴): (ای مؤمنان فرمان الهی را بپذیرید و دستور پیامبر او را قبول کنید هنگامی که شما را به چیزی دعوت می کند که به شما زندگی - مادی و معنوی، دنیوی و اخروی - می بخشد و بدانید که خداوند میان انسان و دل او جدایی می اندازد و بدانید که همگان در پیشگاه خدای سبحان گرد آورده می شوید).

﴿تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَيُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ﴾ (روم/۱۹): (خداوند همواره زنده را از مرده و مرده را از زنده می آفریند).

که خداوند مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن خارج می کند و در حدیث صحیح آمده است «مثل البيت الذي يذكر الله فيه والبيت الذي لا يذكر الله فيه كمثل الحي والميت»: (مثل خانه‌ای که در آن ذکر و یاد خداوند می شود و خانه‌ای که در آن ذکر و یاد خداوند نمی شود مثل زنده و مرده است).

و در حدیث صحیح دیگری آمده است که: «اجعلوا من صلاتكم في بيوتكم ولا تتخذوها قبورا»: (بعضی از نمازهایتان - منظور نمازهای نافله است - را در خانه‌هایتان بخوانید و خانه‌هایتان را قبرستان نکنید).

خداوند می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمُّوا وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ﴾ (انعام/۳۹): (آنان که آیات - جهانی و قرآنی - ما را تکذیب می دارند کرانند و لالانند و در تاریکیها قرار دارند).

باز خداوند در جای دیگری از قرآن نشانه‌ی نور و نشانه‌ی ظلمت را بیان کرده می فرماید: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ ۗ الْمِصْبَاحُ

فِي زُجَاجَةٍ أَلْزُجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبْرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ ﴿نور/۳۵﴾

ترجمه: (خدا روشنگر آسمانها و زمین است نور خدا به چلچراغی می ماند که در آن چراغی باشد و آن چراغ در حبابی قرار گیرد حباب درخشانی که انگار ستاره‌ی فروزان است و این چراغ با روغنی افروخته شود که از درخت پربرکت زیتون بدست آید که نه شرقی و نه غربی است انگار روغن آن بدون تماس با آتش دارد شعله‌ور می شود نوری است برفراز نوری - نور چلچراغ و نور حباب و نور روغن زیتون همه جا را نور باران کرده اند، به همین منوال هم نور تشریحی وحی و نور تکوینی هدایت و نور عقلانی معرفت پرده‌های شک و شبهه را از جلو دیدگان همگان کنار زده اند).

این همان مثل نور ایمان در قلوب مؤمنان واقعی است و سپس می فرمایند: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَلُوهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ حَسَبُهُ الظَّمْثَانُ مَاءٌ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَهُ حِسَابَهُ ۗ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿۳۹﴾ أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ۗ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا ۗ وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ ﴿نور/۴۰ و ۳۹﴾

ترجمه: «کافران اعمالشان به سرابی می ماند که در بیابان بی آب و علفی شخص تشنه‌ای آن را آب پندارد اما هنگامی که به سراغ آن رود اصلاً چیزی نیابد، مگر خدا را که - او را بمیراند و - به حساب او برسد و سزای عمل وی را به تمام و کامل بدهد. خداوند در حسابرسی سریع است. یا اعمال آنان بسان تاریکیهایی در دریای عمیق موجی است که امواج عظیمی آن را فرا گرفته باشد و بر فراز آن امواج عظیم امواج عظیم دیگری قرار گرفته باشد و بر فراز امواج ابرهای تیره خیمه زده باشند تاریکیها یکی بر فراز دیگری جای گرفته - آنچنان ظلمت و وحشتی پدید آمده باشد که مسافر دریا - هر گاه دست خود را به در آورد - و بدان بنگرد،

به سبب تاریکی و حشترای بیرون و هراس دل از جای کنده‌ی درون- ممکن نیست که آن را ببیند و کسی که خداوند نور را بهره‌ی او نکرده باشد او نوری ندارد تا وی را به راه راست رهنمود کند.»

آیه اول مثل اعتقادات فاسد و اعمال باطلی است که تابع این اعتقادات فاسد می‌باشد که صاحب آن اعمال فاسد فکر می‌کند که با انجام این اعمال نفعی به او می‌رسد ولی وقتی به سراغ اعمالش می‌رود چیزی را نمی‌یابد که قابل منفعت باشد. و خداوند به طور کامل به حساب اعمالش می‌رسد. آیه‌ی دوم مثل کسی است که دارای جهل بسیط (مطلق) بوده بی‌ایمان و نادان باشد و کسیکه دارای چنین اوصافی است در تاریکی پشت سر تاریکی قرار دارد و حق و حقیقتی را نمی‌بیند، زیرا با نور ایمان و علم است که دیدگان باز می‌شوند و می‌بینند. خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَئِيفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾ (اعراف/ ۲۰۱): (پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌ای از شیطان می‌شوند به یاد- عداوت و نیرنگ شیطان و عقاب و ثواب خداوند- می‌افتند و بینا می‌گردند).

و باز خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ ۚ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنَّ رَأٰ بُرْهَانَ رَبِّهٖ ۗ﴾ (یوسف/ ۲۴): (زن- زلیخا- قصد یوسف را کرد و یوسف قصد او را کرد اما برهان خدای خود را دید و منصرف شد).

و این برهان همان برهان ایمان است که خداوند در قلب یوسف (علیه السلام) ایجاد کرد و او را از نزدیکی به زلیخا بازداشت و جلوی قصد و اراده‌ی او را گرفت و به سبب آن خداوند پاداش کاملی را برای یوسف (علیه السلام) منظور داشت و هیچ گناهی برایش ننوشت، زیرا که یوسف (علیه السلام) با تاثیر از ایمانش، عمل خیری- عدم نزدیکی به زلیخا - انجام داد و از آن عمل زشت - نزدیکی با زلیخا- پرهیز نمود. خداوند می‌فرماید: ﴿أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ (ابراهیم / ۱): قرآن را نازل کردیم بر تو تا اینکه مردمان را از تاریکیها- کفر و بی‌دینی- به سوی نور- ایمان و خداپرستی - بیرون بیاوری).

همچنین می‌فرماید: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ^ط وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَآؤُهُمُ الظُّلُمَاتُ يُخْرِجُوهُمْ مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾ (بقره / ۲۵۷):
 خداوند متولی و عهده‌دار امور کسانی است که ایمان آورده‌اند ایشان را از تاریکیها بیرون می‌آورد و به سوی نور رهنمون می‌کند. و اما کسانی که کفر ورزیده‌اند، طاغوتیان- شیاطین و داعیان شر و ضلالت- متولی و سرپرست ایشانند، آنان را از نور بیرون آورده به سوی تاریکیها می‌کشاند).

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَءَامِنُوا بِرُسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفَايَاتٍ مِّن رَّحْمَتِهِ وَتَجْعَل لَّكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ﴾ (حدید / ۲۸): (ای کسانی که- از اهل کتاب هستید و به خدا و پیغمبران الهی و کتابهای تورات و انجیل- ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و به پیغمبر او- محمد بن عبدالله (ص)، خاتم انبیاء، هم- ایمان بیاورید، تا خداوند دو پاداش از رحمت خود را به شما دهد- یکی پاداش ایمان به عیسی (ع)، و دیگری پاداش ایمان به محمد (ص)- و نیز برای شما نوری را پدیدار گرداند که در پرتو آن حرکت کنید).

و به همین خاطر است که خداوند برای اهل ایمان دو مثل زده است:

مثل اول:

مثل آبی است که مایه‌ی حیات و زندگی می‌باشد ولی وقتی که به سیلاب تبدیل می‌شود و به حرکت در می‌آید بر روی آن کف بسیاری دیده می‌شود.

مثل دوم:

مثل آتشی است که دارای روشنایی و نور می‌باشد ولی وقتی فلزی را بر روی آن گرم می‌کنند و آن فلز را در آب فرو می‌برند به خاطر گرمی فلز حبابهایی از آب به شکل کف بر روی آن جمع می‌شود. و در این دو مثال هر دو نوع حباب پس از آرام گرفتن آب (در مثل اول) و سرد شدن آب (در مثل دوم) از بین می‌روند ولی خود آب و فلز داغ شده باقی می‌مانند که در اینجا کفهای روی آب مثل کفر و باطل است که همیشه رفتنی است و آب

وفلز مثل ایمان و حقیقت است که همیشه جاودانه می ماند. خداوند می فرماید: ﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حَلِيَّةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهٗ ۚ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ ۚ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً ۗ وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ ۚ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ ﴿١٧﴾

(رعد/۱۷)

ترجمه: «خداوند از (ابراهی) آسمان، آب فرو می باراند و دره ها و رودخانه ها هر یک به اندازه ی گنجایش خود- برای رویش گیاهان و بهره وری درختان، از آب آن- در خود می گنجانند، و روی این سیلابها، کفهای زیاد و بی سودی قرار می گیرد، همچنین است آنچه از طلا و نقره و غیره جهت تهیه ی زینت آلات روی آتش ذوب می نمایند، کفهایی همانند کفهای آب بر می آورد - پروردگار برای حق و باطل چنین مثالی می زند- اما کفها- بی سود و بیهوده بوده و هر چه زودتر- دور انداخته می شود، ولی آنچه برای مردم نافع است در زمین ماندگار می گردد. خداوند این چنین مثالی می زند».

در این آیه، عقائد باطل، همسان کف و خس و خاشاک روی آب و بالای فلزات قرار داده شده است که خیلی زود از میان می رود، ولی ادیان حقیقی آسمانی، چون آب و طلا و نقره سود مند و ماندگار می مانند.

خداوند در وصف منافقان می فرماید: ﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْفَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ ﴿١٧﴾ صُمُّ بَكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرِجَعُونَ ﴿١٨﴾ أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصْبَعَهُمْ فِيٓءِ آذَانِهِمْ مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ ۗ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿١٩﴾ يَكَادُ الْبَرْقُ تَخْطِفُ أَبْصَرَهُمْ ۗ كُلَّمَا أَضَاءَ

لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَرِهِمْ إِنَّا اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾ (بقره / ۱۷ تا ۲۰)

ترجمه: «داستان اینان، همانند داستان کسی است که آتشی را با کوشش فراوان بیفروزد- تا خود و همراهانش از آن استفاده کنند- و آنگاه آتش دوروبر او را روشن گرداند، پروردگار آتش آنها را خاموش و نابود نماید، و ایشان را در انبوهی از تاریکیها رها سازد، بگونه ای که چشمانشان- چیزی- نبینند . -آنان همچون- کران و لالان و کوراند و- به سوی حق و حقیقت- راه بازگشت ندارند. یا گوئی داستان آنان همچون داستان کسانی است که به باران طوفنده ای گرفتار آمده باشند که از آسمان فرو ریزد، و در آن، انبوه تاریکیها و رعد و برق بوده باشد، و از بیم مرگ انگشتان خود را در گوشهایشان فرو برند تا از صدای صائقه در امان بمانند. - نمی دانند که- خدا از هر سو دور ایشان را گرفته است - و هر وقت و هر جا بخواهد نابو دشان می نماید- چنان است که گوئی آذر خش آسمان می خواهد- نور- چشمانشان را برآید. هر گاه که - پیش پای ایشان را- روشن می دارد، به پیش می روند. و چون - محیط- ایشان تاریک شود، بر جای خود می مانند و اگر خدا می خواست گوش و چشمان ایشان را از میان می برد زیرا خدا بر هر چیزی توانا است».

در این آیات، خداوند، مثل منافقان را تشبیه به کسی کرده که می خواهد آتش روشن کند و هر زمان که آن را روشن می کند خداوند آن را خاموش می کند، و یا آنها را تشبیه به بارانی کرده که پشت سر هم از آسمان می بارد و همزمان آن تاریکی ابرها و رعد و برق آنها را در بر گرفته است و نمی توانند راه به در برند .

در مورد این مثلتهای قرآنی و طول و تفسیر آنها در جایی دیگر بحث خواهیم کرد . و در اینجا هدف اینست که حیات قلب و درخشش قلب به وسیله ی ایمان محقق می شود، همچنان که در دعای مأثور آمده است که: «اجعل القرآن ربيع قلوبنا ونور صدورنا»: (خدایا قرآن را بهار بارانی دلها و نور سینه هایمان قرار بده) والربيع: همان بارانی است که از آسمان می بارد و به وسیله ی آن گیاهان می رویند.

همچنین رسول الله (ﷺ) می فرماید: «ان مما ينبت الربيع ما يقتل حبطا او يلثم»: (آنچه را که بهار می رویاند نه حیوانات را می کشد و نه آنها را به مرگ نزدیک می کند). و عرب فصلی را که در آن اولین باران می بارد ربیع (بهار) نامیده اند، به خاطر اینکه باران زیادی می بارد و گیاهان را می رویاند. ولی غیر عرب، فصلی را که بعد از زمستان می آید بهار نامیده اند، و در آن گلهای درختان شکوفه می زنند و از آنها میوه به وجود می آید و برگهای درختان می رویند.

قلب زنده

قلب زنده قلبی است درخشان زیرا که در آن نور ایمان و چراغ هدایت وجود دارد بخوبی می شنود و می بیند و می اندیشند. و در نقطه‌ی مقابل آن قلب مرده وجود دارد. قلبی است تاریک، به خاطر اینکه ظلمت جهل و نادانی بر آن سیطره یافته است. نمی شنود و نمی بیند و نمی اندیشد.

خداوند می فرماید: ﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بِكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ (بقره/۱۷۱): (مثل کسانی که کفر ورزیده اند همچون مثل کسی است که - چوپان گوسفندانی باشد و - آنها را صدا بزند ولی آنها چیزی جز سروصدا نشنوند. کافران نیز کران، لالان و کورانند و لذا ایشان از روی خرد عمل نمی کنند و نمی فهمند). و ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ﴾ (یونس/۴۲/۴۳): (گروهی از آنان گوش به سوی تو فرا می دهند - هنگامی که قرآن می خوانی یا آیه های تازه ای از سوی خدا بیان می نمائی. اما گوئی هیچ نمی شنوند و کردند - آیا تو می توانی سخن خود را به گوش کران برسانی هر چند نفهمند. و گروهی از آنان به تو می - نگرند - و در باره ی تو می اندیشند و دلائل آشکار نبوت را درک می کنند و به حقانیت

اسلام پی می‌برند، اما انگار که چیزی را نمی‌فهمند و نمی‌بینند - آیا تو می‌توانی نابینایان را رهنمود کنی هر چند نبینند - و فاقد بصیرت هم باشند).

﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلِمًا آيَةً لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾ (انعام/۲۵): (برخی از آنان - به هنگام تلاوت قرآن - به تو گوش فرا می‌دهند ولی - نه برای فهمیدن آن و هدایت بدان، بلکه برای طعنه زدن و ریشخند کردن به آن بدین سبب ایشان را از فایده‌ی عقل و گوش محروم کرده ایم و گوئی که - ما بر دل‌هایشان پرده‌ها افکنده ایم تا آن را نفهمند و در گوش‌هایشان کری قرار داده‌ایم - تا ندای آسمانی قرآن را نشنوند. اگر آنان همه‌ی دلایل و نشانه‌های حق را هم ببینند بدان باور نمی‌دارند و ایمان نمی‌آورند. تا آنجا که وقتی برای مجادله به پیش تو می‌آیند می‌گویند: اینها - که تو بر ما می - خوانی - جز افسانه‌های پیشینیان چیز دیگری نیست).

این آیات، اشاره به این دارد که کافران کسانی هستند که قلوبشان مرده است، نمی‌اندیشند و قلوبشان نسبت به هدایت الهی هیچ‌گونه تفکر و تعقلی نمی‌کند و گوش‌هایشان حق را نمی‌شنوند و حقیقت را درک نمی‌کنند.

اینان به تمام معنی گمراه هستند. خداوند از زبان آنها می‌فرماید: ﴿قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرًا وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ﴾ (فصلت ۵): (می‌گویند دل‌هایمان در برابر چیزی که ما را بدان می‌خوانی - که یگانه‌پرستی است - در میان پوشش‌هایی قرار گرفته است - و آنچه می‌گویی بدان نمی‌رسد - و در گوش‌هایمان سنگینی است - و کلام تو را نمی‌شنوند - و میان ما و تو پرده‌ی ستبر و مانع بزرگی است - که نمی‌گذارد ما با تو در یکجا گرد آئیم).

کافران پرده‌هایی را که بر قلوب، گوش‌ها و چشم‌هایشان قرار دارد، بیان می‌کنند، جسمشان زنده است می‌شنوند و می‌بینند ولی زندگیشان مانند زندگی حیوانات است زیرا که

مانند آنها با حواس ظاهریشان می‌بینند، می‌شنوند، می‌خورند، می‌نوشند و و به مسایل جنبی و شهوانی خود می‌پردازند، در حالی که از لحاظ حیات معنوی مرده‌ای بیش نیستند، و به همین خاطر خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعُقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً﴾ (بقره / ۱۷۱): (مثل کسانی که کفر ورزیدند همچون مثل کسی است که - چوپان گوسفندانی باشد و - آنها را صدا بزند ولی آنها چیزی جز سر و صدا نشنوند).

خداوند کافران را به گوسفندانی تشبیه کرده که وقتی چوپان آنها را صدا می‌کند، جز سر و صدا چیز دیگری نمی‌شنوند، همچنان که خداوند در وصفشان می‌فرماید: ﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ ۚ إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ ۗ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾ (فرقان / ۴۴): (آیا گمان می‌بری که بیشتر آنان - چنانکه باید - می‌شنوند یا می‌فهمند - نه آنان تفکر و تعقل ندارند - ایشان همچون چهارپایان هستند و بلکه گمراهتر از آنان). و ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ ۗ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَهُمْ ءَاذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا ۗ أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ ۗ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾ (اعراف / ۱۷۹): (ما بسیاری از آدمیان را آفریده و - در جهان - پراکنده کرده ایم که سرانجام آنان دوزخ و قیامت است - این بدان خاطر است که - آنان دل‌هایی دارند که بدانها - آیات رهنمود به کمالات را - نمی‌فهمند و چشم‌هایی دارند که بدانها - نشانه‌های خدا شناسی و یکتا پرستی را - نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که بدانها - مواعظ و اندرزهای زندگی ساز را - نمی‌شنوند اینان - چون از این اعضا چنانکه باید سود نمی‌جویند و منفعتها و مضرت‌های خود را از هم تشخیص نمی‌دهند - همسان چهارپایانند و بلکه سرگشته‌ترند - چرا که چهارپایان از سنن فطرت پا فراتر نمی‌گذارند ولی اینان راه افراط و تفریط می‌پویند - اینان واقعا بی‌خبر - از صلاح دنیا و آخرت خود - هستند).

بعضی از مفسران در مورد این نوع آیات و آیات مشابه، مانند: ﴿وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ﴾ (یونس / ۱۲): (هنگامی که به انسان ناراحتی و بلایی می‌رسد - که نه خود و نه دیگران نمی‌توانند آن را دفع و چاره کنند - چه به پهلو خوابیده و چه نشسته و چه ایستاده باشد - برای رفع مشکل - ما را به کمک می‌خواند اما هنگامی که ناراحتی و بلایی را - که در مقابل آن درمانده بود - از او به دور داشتیم آنچنان راه - سابق - خود را در پیش می‌گیرد - و خدا را باز هم فراموش می‌کند - که انگار ما را برای دفع محنتی که بدو رسیده است بفریاد نخوانده است - و اصلاً ضررو زبانی متوجه او نبوده و بلایی بدو دست نداده است).

که در آنها خداوند عیوب و نقصهای انسانها را بیان کرده و مورد مذمت و سرزنش قرار داده می‌گویند: این آیات، در مورد کافران نازل شده و منظور از انسان در این آیات همان انسانهای کافر می‌باشند، پس شخص مسلمان که این نوع تفسیر را می‌شنود خیالش راحت شده، و می‌گوید: خطاب این نوع از آیات، شامل انسان مسلمان نمی‌شود و این سرزنشها و وعیدها و عذابها برای مسلمانان نیست، بلکه این آیات در حق مشرکان عرب، یهودیان، مسیحیان، مجوسیان و مشرکان هند و امثال آنها به صدق پیدا می‌کند. باید گفت که اینگونه تفسیرها و برداشتها، برداشتهای دقیق قرآنی نبوده و هم و گمانی بیش نیستند. چون اولاً: در میان کسانی که مسلمان هستند، مؤمن و منافق وجود دارد و منافقان، پیوسته میان مسلمانان بوده‌اند که جای آنها در طبقات پائین و خطر ناک دوزخ است. ثانیاً: انسان ممکن است با وجود اینکه ایمان دارد بخشی از نفاق یا کفر همراه ایمانش قاطی شده باشد، همچنانکه پیامبر (ﷺ) در حدیثی متفق علیه می‌فرماید: «أربع من كن فيه كان منافقا خالصا ومن كانت فيه خصلة منهم كانت فيه خصلة من النفاق حتى يدعها: إذا حدث كذب وإذا ائتمن خان وإذا عاهد غدر وإذا خاصم فجر»: چهار خصلت چنین است که در هر کس باشند آن شخص منافق، خالص است و هر کس که در او یکی از آنها باشد، خصلتی از نفاق در او وجود دارد

مگر اینکه آنرا ترک نماید. و آنها عبارتند از اینکه اگر حرف بزند دروغ می گوید، اگر امانتی نزد وی گذاشته شود خیانت می کند، اگر عهد و پیمانی ببندد، خلاف ورزی می کند و اگر دعوا کند فحش و ناسزا می گوید).

پیامبر (ﷺ) در این حدیث به صراحت بیان فرمود که هر کس خصلتی از این خصلتها در او باشد خصلتی از نفاق دارد و در حدیث صحیح آمده که پیامبر (ﷺ) به ابوذر^(۱) گفت: (إنك امرؤ فيك جاهلية): (در تو خصلتی از جاهلیت وجود دارد) در حالیکه ابوذر (رضی الله عنه) از صادقترین مردم از لحاظ ایمان و خدا پرستی بود. و در حدیث صحیح دیگری می فرمایند: «أربع في أمي من أمر الجاهيلة: الفخر بالأحساب والطعن في الأنساب والنياحة والاستسقاء بالنجوم»: چهار چیز در امت من از خصلتها و اخلاق جاهلیتند: فخر کردن به آبا و اجداد، طعنه زدن و تمسخر به نسب، مرثیه ثرابی و نوحه - خوانی بر میت، پیشگویی کردن در مورد طلب باران از ستاره گان).

در حدیث صحیح دیگری می فرمایند: «لتبعن سنن من كان قبلكم حذو القذة بالقذة، حتى لو دخلوا جحر ضب لدخلتموه قالوا: اليهود والنصارى؟ قال: فمن؟»: شما از آداب و سنن پیشینیان قدم به قدم پیروی خواهید کرد، حتی اگر آنها در سوراخ سوسماری رفته اند، شما هم وارد آن می شوید صحابه (رضی الله عنهم) گفتند: هدفتان یهودیان و مسیحیان است؟ پیامبر (ﷺ) فرمود: پس چه کسی است؟!)

و باز در حدیثی صحیح می فرمایند: «لتأخذن أمي ما أخذت الأمم قبلها شبرا بشبر وذراعا بذراع، قالوا: فارس والروم؟ قال: ومن الناس إلا هؤلاء؟»: امت من دنبال امتهای قبل از خودشان وجب به وجب و ذراع به ذراع می رود - یعنی از سنت و آداب آنها تقلید می کند

۱- ابوذر الغفاری - جندب بن جنادة - یکی از اولین کسانی است که به پیامبر ایمان آورد، در علم، زهد، جهاد، صداقت گفتار و اخلاص سرآمد بود، انس بن مالک و زید بن وهب از شاگردان مشهور او بودند. در سال ۳۲ هـ ق دارفانی را وداع گفت.

– صحابه (رضی الله عنهم) گفتند: دنبال سنت فارس و روم؟ پیامبر ﷺ فرمود: مگر غیر از آنها کسانی دیگر وجود دارند؟).

ابن ابی ملیکه^(۱) گفت: که حدود ۳۰ نفر از صحابه‌ی رسول الله ﷺ را دیدم که همه از وجود نفاق اصغر در خودشان بیم داشتند. و از حذیفه بن الیمان روایت شده که گفت: «القلوب أربعة: قلب أجرد فيه سراج يزهر، فذلك قلب المؤمن، وقلب أغلف، فذلك قلب الكافر وقلب منكوس، فذلك قلب المنافق و قلب فيه مادتان: مادة تمدد الإيمان ومادة تمدد النفاق، فأولئك قوم خلطوا عملا صالحا وآخر سيئا»: قلوب مردم بر چهار نوع می‌باشند:

۱- قلبی که خالص برای خداست و در آن چراغی است که می‌درخشد – چراغ ایمان – و آن قلب مؤمن است.

۲- قلبی که در غلاف قرار دارد و نور علم و ایمان به او نمی‌رسد و آن قلب کافر است.

۳- قلبی که واژگون و وارونه است و آن قلب منافق است ۴- قلبی که همزمان دو نوع ماده و عنصر در آن وجود دارد: ماده و عنصر ایمان، ماده و عنصر نفاق، که در این نوع قلبها، اعمال صالح و ناصالح با هم مخلوط شده اند.

پس نتیجه می‌گیریم که هر انسان مسلمانی می‌تواند از مدح و ستایش خداوند نسبت به ایمان و از مذمت و ملامت خداوند نسبت به کفر، سود و بهره ببرد بعضی در مورد این فرموده ی خداوند که: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ (فاتحه/۶): (خدایا ما را به راه راست هدایت فرما).

بعضی می‌گویند: مؤمن، به راه راست هدایت شده است پس فائده ی طلب هدایتی که در این آیه وجود دارد چیست؟ دسته ای جواب می‌دهند و می‌گویند: در این آیه منظور این

۱- عبدالله بن ابی ملیکه - اسمش زهیر بن عبدالله بن جدعان القریشی التیمی - به ابو محمد مالکی مشهور بود، در زمان خلافت عبدالله بن زبیر قاضی و مؤذن بود. در سال ۱۱۷ هـ ق دار فانی را وداع گفت.

است که خدایا ما را به راه راست ثابت و استوار بدار. بعضی می گویند: هدف اینست که خدایا ما را بر طریق هدایت ملزم گردان و یا در هدایت ما بیفزای.

باید گفت: منظور از هدایت در اینجا عمل کردن به آنچه خداوند امر فرموده و ترک کردن آنچه که نهی کرده است می باشد. انسان با وجود آنکه اقرار به پیامبری محمد(ص) و حقانیت قرآن - بصورت کلی و اجمالی - بنماید باز هم نیازمند است که اعمالی انجام دهد که به وسیله ی آن بتواند منفعتها را شناسایی بکند و از مضرات بپرهیزد و همچنین اوامر و نواهی قرآن و حدیث را بشناسد، و گاهی در این راه انسان نمی تواند تمام اهداف و مقاصد شریعت را به طور صحیح، درک کند پس در این برحه نیاز زیادی به درخواست هدایت به راه راست از خدا و ثابت بودن بر آن دارد. طبعاً هدایت به راه راست نیاز به شناخت تفصیلی آنچه پیامبر ﷺ آورده یعنی قرآن دارد و شناخت کلی نسبت به اوامر قرآنی مستلزم عمل به آنها است آنگونه که پیامبر ﷺ عمل کرده است. از مجرد دانستن حق و حقیقت، هدایت حاصل نمی شود مثلاً در صلح حدیبیه - در حالی که اکثر مسلمانان آن رادشوار و نادرست می پنداشتند - خداوند خطاب به رسول الله فرمود: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا ﴿۱۱۷﴾ لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿۱۱۸﴾﴾ (فتح/۲۰۱): (ما برای تو فتحی آشکار را فراهم ساخته ایم. هدف این بود که خداوند گناهان گذشته و آینده ی تو را ببخشد و نعمت خود را بر تو تمام نماید و به راه راست هدایت فرماید).

و در مورد موسی و هارون (علیهما السلام) می فرماید: ﴿وَأَتَيْنَهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ

﴿۱۱۷﴾ وَهَدَيْنَهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿۱۱۸﴾﴾ (صافات/ ۱۱۷ و ۱۱۸): (و به آندو کتاب روشنگر -

تورات - عطا کردیم و آندورا به راه راست هدایت کردیم).

مسلمانان با آنکه اتفاق نظر دارند بر اینکه محمد ﷺ پیامبر خدا و قرآن، کتاب الهی است ولی با وجود این در بعضی از موارد باهم دیگر اختلاف نظر دارند. پس اگر همه ی آنها به هدایت درستی که راه راست را در آنچه که اختلاف دارند نشان دهد قدم می گذاشتند،

اختلاف هایشان به پایان می‌رسید و از راه و روشی که در پیش گرفته اند دست می‌کشیدند و به آنچه به آنها امر شده، عمل می‌کردند و از آنچه نهی شده‌اند دست بر می‌داشتند. ولی اینطور نیست پس همه برحق نیستند و اولیای واقعی، کسانی هستند که خداوند آنها را به راه راست هدایت کرده، و بزرگترین هدایتشان، همین در خواستشان است که در نمازها می‌گویند: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ آنها با وجود اینکه می‌دانستند که دائماً نیازمند و محتاج در گاه خداوندی برای هدایت به راه راست هستند، همواره بر این دعا مداومت داشتند تا اینکه در زمره اولیای الله محسوب شدند. سهل بن عبدالله التستری (رحمته) می‌گوید: هیچ راهی نزدیکتر به خدا از ابراز نیاز به وی وجود ندارد خدایی که در گذشته انسان را هدایت کرده، نیاز است که برای حال و آینده نیز برای ماندن در هدایت از او کمک خواسته شود. و این معنای سخن کسی است که می‌گوید: خدایا ما را به راه راست هدایت نما و بر آن استوار گردان. کسی که می‌گوید: خدایا در هدایت ما بیفزا، منظورش همان مفهومی است که قبل از این در مورد آن بحث کردیم، و کلیه ی هدایات چه در گذشته، حال یا آینده تحت اراده ی خداوند، بوده و هست. پس انسان باید بر حسب علمی که خداوند برای او فرستاده عمل کند تا بتواند هدایت الهی را در حال و آینده شامل حال خود بگرداند. مردم همگی نیازمند و محتاج این دعای باشند. به همین خاطر خداوند این دعا را در هر نماز بر آنها فرض کرده است. و زمانی که هدایت به راه راست برای انسان حاصل گردید پس یاری خداوند و روزی پربرکت و آنچه نفس او در پی سعادت ابدی در جست و جوی آنست. برایش حاصل می‌شود. و حرکت در مسیر دلدادگی به خداوند و رسیدن به کمال معنوی در گرو هدایت حق تعالی و استقامت انسان در این سیر صعودی است.

حیات قلب

باید دانست آنطور که برخی می‌پندارند که حیات عبات است از حس و حرکت و اراده یا فقط عبارت است از علم و قدرت. چنانچه حسن بصری و دیگران در مورد حیات پروردگار گفته اند: یعنی علم و قدرتش، صحیح نیست بلکه حیات وصفی است قائم با

موصوف. و شرطی است برای علم و قدرت و اراده و از لوازم آنهاست. پس هر زنده ای دارای شعور، درک، اراده و قدرت بر اعمال اختیاری خودش است. و هر چیزی که علم، اراده و قدرت بر اعمال اختیاری داشته باشد زنده است.

حیا نیز از حیات مشق شده است و قلب زنده باعث می شود که صاحبش زنده و دارای حیا باشد و از کارهای زشت و ناپسند دوری بکند؛ پس اگر قلب زنده باشد مانع کارهای زشت و ناپسندی می شود که آنرا فاسد می گردانند. چنانکه رسول الله (ﷺ) فرمود: «الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ»: (حیاء از ایمان است). و همچنین می فرماید: «الْحَيَاءُ وَالْعِي شَعْبَتَانِ مِنَ الْإِيمَانِ، وَالْبَدَاءُ وَالْبَيَانِ شَعْبَتَانِ مِنَ النِّفَاقِ»: حیاء و کم حرفی دو جزء از ایمانند و ناسزا گفتن و پر حرفی دو جزء از نفاق هستند.

انسان زنده برخلاف انسان مرده آنچه را که موجب اذیتش می شود از خود دفع می کند درحالیکه انسان مرده هیچ حرکتی ندارد و نمی تواند چیزی را از خود دفع نماید، و کار افتاده و ناتوان و بی بهره از رطوبت زندگی است. پس قلبی که از کار افتاده و ناتوان است و در مقابل طراوت زندگی خشک شده و در آن حیاتی وجود ندارد مانند زمین خشکی است که لگدمال کردن آن هیچ تاثیری بر آن ندارد- بر خلاف زمین سرسبز و خرم که لگدمال کردن آن باعث از بین رفتن آن می شود- پس زشتیها بر قلب زنده تاثیر می گذارند و آن قلب زنده بر خلاف قلب مرده و بی حیایی که نه حیاتی دارد و نه ایمانی که مانع او بشود، قدرت و اراده جلوگیری انجام زشتیها را دارد. حتی قلبی که زنده است با مرگ جسدش هم می تواند زنده بماند و زوال روح از جسد نشانه ی مردن آن قلب نیست چنانکه خداوند می فرماید: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ﴾ (بقره/۱۵۴): (و به کسانی که در راه خدا کشته می شوند مرده مگوئید بلکه آنان زنده اند).

و باز می فرماید: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ﴾ (آل

عمران/۱۶۹): (و کسانی را که در راه خدا کشته شده اند مرده مشمار بلکه آنان زنده اند).

با وجد اینکه آنها مرده اند و شامل آیاتی چون ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ (آل عمران/۱۸۵): (هر کسی مزه مرگ را می چشد). و ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ (زمر/۳۰): (ای محمد ص) تو هم می میری و آنها هم می میرند). و ﴿وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ﴾ (حج/۶۶): (خدا کسی است که شما را زندگی بخشیده است و بعد شما را می میراند و سپس شما را زنده می گرداند).

پس مرگ طبیعی، بمعنی جدایی روح از بدن با مرگ غیرطبیعی که از بین رفتن حیات کلی از روح و بدن است اختلاف دارد. چنانکه خواب نیز نوعی مرگ و وفات گفته شده است، در حالیکه در هر یک از این دو نوع مرگ یعنی مرگ بمعنای جدایی روح از بدن و مرگ بمعنی خواب، حیات وجود دارد. در یکی حیات معنوی و در دیگری حیات حقیقی نهفته است. چنانکه خداوند می فرماید: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فِيمَا سَلَتْهُ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأَخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ (زمر/۴۲): (خداوند ارواح را به هنگام مرگ انسانها و در وقت خواب انسانها بر می گیرد، ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنها را صادر کرده است نگاه می دارد و ارواح دیگری را - که هنوز صاحبانشان اجلشان فرا نرسیده به تن - باز می گرداند تا وقت مشخصی که پایان عمرشان است).

بنابراین زمانی که پیامبر (ﷺ) از خواب بیدار می شد چنین می گفت: «الحمد لله الذي أحيانا بعد ما أماتنا وإليه النشور»: (حمد و ستایش مر خدائی را که بعد از آنکه ما را میرانده دوباره زنده کرد و به سوی او باز می گردیم).

و در حدیثی می فرماید: «الحمد لله الذي رد روحي وعافاني في جسدي واذن لي بذكره وفضلني على كثير ممن خلق تفضيلاً»: (حمد و ستایش مر خدائی را که روحم را دوباره باز

گردانید و جسم را سلامتی بخشید و اجازه ی ذکر و یادش را عطا کرد و مرا بر بسیاری از مخلوقاتش فضیلت و برتری داد).

و چون بر بستر خواب آرام می گرفت می گفت: «اللهم أنت خلقت نفسي وأنت توفاهها لك مماتها ومحياها إن أمسكتها فارحمها وإن أرسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادك الصالحين»: (پروردگارا! تو مرا خلق کرده‌ای و مرا می میرانی، مردن و زنده بودنم برای توست و اگر نفسم را گرفتی به آن رحم کن و اگر آن را باز فرستادی از آن به آنچه که بندگان صالحت را محافظت می کنی محافظت فرما) و می گفت: «بسمک اللهم أموت وأحیا»: (به نام تو ای پروردگارا! می میرم و زنده می شوم).

فصل دوم:

حسد نیز از بیماریهای قلب است

حسد: یعنی کینه توزی نسبت به کسی و خواستار از بین رفتن نعمتهایی که شامل حال وی شده است.

بعضی گفته‌اند حسد به همان رنجی می‌گویند که شخص، هنگام باخبر شدن از حال کسیکه وضع‌اش خوب شده است، می‌برد.

همچنین گفته‌اند: حسد یعنی آرزوی زوال نعمت از دیگران بدون اینکه آن نعمت را برای خود آرزو بکند. بخلاف غبطه که عبارت است از آرزو کردن نعمت برای خود بدون آرزوی زوال آن از دیگران. بهر حال حسد همان بغض و کینه و کراهت و رنجی است که با دیدن حسن حال محسود به حاسد دست می‌دهد.

حسد بر دو نوع است

۱- ناراحتی و رنجور شدن بخاطر نعمتی که نصیب کسی شده است. این حسد، مذموم و ناپسند می‌باشد. در اینصورت حاسد از محسود بدش می‌آید و همواره با دیدن اودچار ناراحتی و اذیت می‌گردد و این به صورت بیماری در قلبش می‌ماند و اگر ببیند که آن نعمت از آن شخص گرفته شده است، خوشحال می‌گردد. هر چند که برای او از نظر مالی منفعتی نداشته باشد. همینقدر برای او کافی است که قلبش تشفی حاصل کند و دیگر احساس درد و رنج ننماید. البته باید دانست که این درد و رنج برای همیشه از بین نمی‌رود بلکه مانند بیماری است که با مداوا برای مدتی تسکین یافته و بیماریش همچنان باقی است. چون این بغض و ناراحتی او نسبت به نعمت و بخشش خداوند به بندگانش نوعی بیماری است و ممکن است دوباره نسبت به کسی دیگر برگردد. و این نهایت بد بختی و زیانکاری است.

۲- حاسد برتری محسود را بر خود، ناپسند می‌داند و دوست دارد بدون آنکه از شخص محسود کم شود او هم مثل شخص محسود یا بالاتر از او باشد. این هم نوعی حسد است و به آن غبطه^(۱) نیز می‌گویند.

پیامبر (ﷺ) خدا، در حدیثی متفق علیه که از عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) روایت شده آن را حسد نامیده است: «لا حسد إلا فی اثنتین: رجل آتاه الله الحكمة فهو يقضي بها ويعلمها ورجل آتاه الله مالا وسلطه على هلكته في الحق»: (حسد جز در این دو چیز جایز نیست ۱- مردی که خداوند به او علم و حکمتی داده و با آن قضاوت می‌کند و به مردم علم می‌آموزد. ۲- و مردی که خدا به او مال و ثروتی داده است و او را بر آن مسلط کرده تا آنرا در راه حق مصرف نماید).

روایت عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) چنین است: «لا حسد إلا فی اثنتین: رجل آتاه الله القرآن فهو يقوم به آناء الليل والنهار ورجل آتاه الله مالا فهو ينفق منه في الحق آناء الليل والنهار»: (۱- مردی که خداوند به او قرآن داده و او شب و روز مشغول خواندن و عمل کردن به آن است ۲- و مردی که خداوند به او مال و ثروتی داده و او هم شب و روز مشغول بخشیدن آن در راه حق است).

پس این نوع حسد که در آن بدون اینکه زوال نعمتی را از کسی دیگر آرزو بکند. آنرا برای خود نیز آرزو نماید، اشکالی ندارد.

امام بخاری (رحمته الله) از ابوهریره (رضی الله عنه)^(۲) روایت می‌کند که پیامبر (ﷺ) فرمود: «لا حسد إلا فی اثنتین: رجل آتاه الله القرآن فهو يتلوه الليل والنهار فسمعه رجل فقال: يا ليتني أوتيت مثل ما

۱- مترجم: همچنانکه قبلا شرح داده شده است

۲- ابوهریره، عبدالرحمن بن صخر الدوسی الیمانی است، که احادیث زیادی را از پیامبر (ﷺ) و امام ابوبکر (رضی الله عنه) و امام عمر (رضی الله عنه) روایت کرده است. سعید بن المسیب و بشیر بن نهیک هم از ابوهریره احادیث

اوتی هذا فعلت فيه مثل ما يعمل هذا ورجل آتاه الله مالا فهو يهلكه في الحق فقال رجل: يا ليتني اوتيت مثل ما اوتى هذا فعلت فيه مثل ما يعمل هذا»: (حسودی در غیر این دو چیز درست نیست: مردی که خداوند به او قرآن داده است او شب و روز مشغول تلاوت آن می‌باشد. چنانکه شخص دیگری قرآن خواندن او را می‌شنود و می‌گوید خدایا! کاش مثل آنچه که به آن مرد عطا کرده ای به من نیز عطا می‌کردی تا من هم مثل او تلاوت می‌کردم. و مردی که خدا به او مال و ثروتی عطا کرده و آنرا در راه حق صرف می‌کند، شخص دیگری می‌گوید خدایا! کاش مثل آنچه که به آن مرد عطا کرده ای به من نیز عطایم می‌کردی تا من هم مثل او عمل می‌کردم).

پس پیامبر(ص) حسد را فقط در این دو مورد، جائز می‌دانست، و این نوع حسد را علما، غبطه، نامیده‌اند. که عبارت است از طلب کردن نعمتی که خداوند به دیگری داده بدون اینکه آرزوی زوال نعمت از آن شخص بکند.

در اینجا اگر سؤال شود که چرا به غبطه حسد گفته شده است در حالی که انسان دوست دارد خداوند به او نعمت فراوان بدهد؟ در جواب باید گفت: که نقطه‌ی آغازین این دوست داشتن به خاطر دیدن اثر آن نعمت بر کسی بوده است که از دیدن آن احساس درد ورنج نموده. و اگر آن نعمت را بر غیر خود نمی‌دید هیچگاه احساس و نیاز به آن پیدا نمی‌کرد. پس زمانی که سرچشمه‌ی این احساس و این آرزو چنین بوده، برای آن نامی جز حسد نمی‌توان در نظر گرفت. اما اگر کسی دوست داشته باشد که خداوند بدون آنکه در بر رحمتش را بر روی دیگری ببندد و نعمتش را از او بگیرد، به او نیز نعمت ببخشد، این را حسد نمی‌نامند بلکه احساس نیازی است نسبت به نعمتی و آن را از خدایش درخواست کرده است. و اکثر مردم به نوع دوم از حسد امتحان و آزمایش می‌شوند و خداوند نیز می‌خواهد که انسان نوع دوم حسد را داشته باشد نه نوع کریمه و زشت نخست را. و این نوع را منافسه (مسابقه دادن

زیادی را روایت کرده‌اند، ابوهریره رضی الله عنه از همه‌ی اصحاب بیشتر احادیث از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است.

در سال ۵۸ هـ ق از دنیا چشم فرو بست.

در بدست آوردن خیر و نیکی) نیز گفته اند، که در آن دو نفر برای رسیدن به خیر و نیکی رقابت می کنند و هر دو قصد پیروزی دارند، و می خواهند که مقرب در گاه الهی باشند.

مسابقه و رقابت از راه شرعی اشکالی ندارد بلکه مورد ستایش و تقدیر نیز می باشد. چنانکه خداوند می فرماید: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿۲۱﴾ عَلَى الْأَرْبَابِكِ يَنْظُرُونَ ﴿۲۲﴾ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ ﴿۲۳﴾ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ ﴿۲۴﴾ خِتْمُهُ مِسْكَ ﴿۲۵﴾ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَفِسُونَ ﴿۲۶﴾﴾ (مطففین / ۲۲ تا ۲۶)

ترجمه: «بی گمان نیکان در میان انواع نعمتهای فراوان بهشت بسر خواهند برد، برتختههای مجلل تکیه می زنند و- به زیباییها و نعمتهای بسیار آنجا می نگرند، خوشی و خرّمی و نشاط نعمت را در چهره هایشان خواهی دید، به آنان از شراب زلال و خالصی داده خواهد شد که دست نخورده و سر بسته است، مهر و سرپوش آنها از مشک است. مسابقه دهندگان باید برای بدست آوردن این- چنین شراب و سایر نعمتهای دیگر بهشت- با همدیگر مسابقه بدهند و بریکدیگر پیشی بگیرند».

در این آیه خداوند به سبقت گیرندگان و شتابندگان می فرماید برای بدست آوردن و رسیدن به نعمتهای ابدی بهشت با هم مسابقه دهید نه برای بدست آوردن دنیای فانی و این مفهوم، موافق، حدیث پیامبر (ص) می باشد که در آن از حسادت کردن نهی کرده مگر در دو مورد: یکی اینکه خدا به کسی علمی داده و آن شخص نیز به آن علم عمل می کند و آن را به دیگران یاد می دهد و دوم اینکه خداوند به کسی ثروتی داده و آن شخص نیز آن مال را در راه خدا انفاق می کند اما کسی که به او علمی داده شده است که نه به آن عمل می کند و نه به دیگران یاد می دهد یا مالی به او داده شده و آن را در راه خدا انفاق نمی کند ارزش حسودی را ندارد و نباید آرزوی رسیدن به او را داشت زیرا در رسیدن به او خیری وجود ندارد بجز عذاب و بدبختی.

همچنین کسی که ولایت و سرپرستی به او واگذار می‌شود و او نیز به عدل و علم در انجام آن می‌کوشد و امانت را به اهلش می‌رساند و حق ولایت را آنگونه که هست ادا می‌کند و بین مردم به کتاب(قرآن) و سنت(حدیث) حکم می‌نماید، دارای درجه ی بزرگ و رفیعی است و مانند مثل مجاهدی است که در جهاد بزرگی بسر می‌برد. چون نفس بشری طوری خلق شده که نسبت به کسانی که در سختی و رنج زیادی هستند حسودی نمی‌برد، به همین خاطر است که پیامبر(ص) بحث مجاهد در راه خدا را در احادیث حسودی نیاورده است زیرا انسان مجاهد در چنان سختی و ناراحتی ای بسر می‌برد که دارای فضل و برتری بیشتری نسبت به کسی است که مالش را در راه خدا انفاق می‌کند و یا علمی دارد که به مردم یاد می‌دهد چون این دو دسته دارای دشمن نیستند که به آنها فشار بیاورد و دچار سختی و ناراحتی بشوند و اگر آنها نیز در راه اشاعه‌ی مال و علم دارای دشمن شوند قطعاً خیر و ثواب آنها نیز فزونی می‌یابد. همچنین پیامبر(ص) بحث انسان نمازگزار، روزه دار و حج کننده را در احادیث حسودی نیاورد زیرا اینگونه اعمال معمولاً از نظر اجتماعی برای انسان، بقدر انفاق و علم آموزی سودمند نیستند.

حسد ورزیدن بیشتر نسبت به پست و مقام و ریاست اتفاق می‌افتد نه به وضعیت خوراک و پوشاک و نوشیدنی و غیره، بنابراین پیامبر(ص) نیز به خاطر همین، حسد را نسبت به صاحب مال و عالم جایز دانست به شرطی که به صورت غبطه باشد، چون این دو شخص همیشه در میان مردم دارای قدر و منزلت زیادی می‌باشند. همواره گروه انبوهی از مردم پیرامون علماء و سرمایه داران دیده می‌شوند. عالم به مردم غذای روح و روان می‌دهد و صاحب مال مردم را غذای جسم می‌دهد و بهر صورت مردم به آنها نیاز دارند چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا ۖ هَلْ يَسْتَوُونَ ۗ الْحَمْدُ لِلَّهِ ۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۷۶﴾ وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلَاهُ أَيْنَمَا

يُوجِّهُهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٧٦﴾
(نحل/ ۷۵ و ۷۶)

ترجمه: «خداوند برده ی مملوکی را به عنوان مثال ذکر می کند که قادر بر هیچ چیز نیست و- درمقابل آن- انسان - باایمانی- رامثل می زند که به اوروزی حلال وپاکیزه ای داده است و او پنهانی وآشکارا از آن می بخشد وخرج می کند آیا آنان یکسانند. سپاس خدا را سزاست- که مارا بنده ی خود کرد نه بنده ی بندگان خود- وبلکه بیشتر آنان- فرق حق وباطل را- نمی دانند. وخداوند دو مرد را مثل می زند که یکی از آنان لال مادرزاد است وبرانجام چیزی توانائی ندارد وسربارصاحب خود بوده وبه هرجا اورا بفرستد نفعی نخواهد داشت، آیا این چنین شخصی برابر است با کسی که- کارکن، نان آوروسرپا خیروبرکت است ومرتباً دیگران را - به عدل وداد می خواند و در جاده ی صاف وراست قراردارد».

مثال اول: خداوند در این مثال ذات پاک و مقدس خود را با شریکانی که مردم در عبادت با او گرفته اند مقایسه می کند. شریکان و بتانی که هیچ قدرتی بر انجام عمل سودمند و یا کلام مفید ندارند. آیا کسی که برده ی کسی دیگر باشد وقادر بر انجام هیچ کاری نباشد با کسی که خداوند به او مال وثروت عطا کرده و او نیز از این مال وثروت در راه خدا انفاق می کند، برابر است. پس خداوندی که قادر به نیکی رساندن به بندگان است چطورشبيه مخلوق عاجز وناتوان می باشد که قدرت انجام هیچ نفع وضرری را ندارد، چطور ممکن است که چنین مخلوقی را با خدا شریک قرارداد؟ اصلاً "چنین چیزی محال وغیر قابل تصور است.

مثال دوم: باز خداوند در این مثال نفس پاک ومقدسش را با شریکانی که مردم در عبادت برای خداوند قرار داده اند مقایسه می کند، شریکان وبتانی که نمی توانند حرف بزنند و تفکر کنند، آیا کسی که لال است و نمی تواند تعقل وتفکر کندو قادر به انجام هیچ کاری نیست وبال گردن صاحبش است و هر زمان که او را به دنبال کاری بفرستند نمی تواند آن را انجام دهد و هیچ نفعی ندارد مثل کسی است که انسان عالم و عادل است و به راه راست و عدل دعوت می کند و خودش نیز به راه راست استوار است. پس چه رسد که چنین بنده ای

را با خداوندی که عالم، عادل، قادر بر امر و نهی و بر پا دارنده ی راه راست است، شریک بکنند. خداوند می فرماید: ﴿شَهَدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (آل عمران/۱۸): (خداوند- با نشان دادن جهان هستی بگونه ی یک و احد به هم پیوسته و یک نظام یگانه و ناگسسته، عملاً- گواهی می دهد به اینکه معبودی جز او نیست و او- در کارهای آفریدگان خود- دادگری می کند. و فرشتگان و صاحبان دانش گواهی می دهند جز او معبودی نیست که هم توانا و هم حکیم است).

﴿إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَّا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِي إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (هود/۵۶): (بیگمان خدای من بر راه راست قرار دارد).

خیر هرگز، خدا با بتان و شریکان پست و بی ارزش قابل مقایسه نیست.

بخاطر همین دو نعمت یاد شده بود که مردم خانواده ی عباس (رض) را بزرگ و محترم می شمردند، زیرا در آن خانواده عبدالله (رض) بن عباس وجود داشت که به مردم قرآن و حدیث یاد می داد و برادر دیگرش به مردم غذا می داد مردم نیز آنها را گرامی می داشتند.

همچنین وقتی معاویه (رض) مردم را می دید که از صحابی بزرگوار؛ عبدالله بن عمر (رض) در مورد مناسک حج سؤال می پرسند و او به آنها پاسخ می دهد، گفت: به خدا سوگند این شرافت بزرگی است که خداوند نصیب عبدالله کرده است. روایت شده که عمر (رض) با ابوبکر (رض) در بدست آوردن خیر و نیکی مسابقه می داد. چنانکه در روایتی که از عمر (رض) نقل شده است ایشان می گوید: «امرنا رسول الله (ص) ان نتصدق فوافق ذلك مالا عندي فقلت اليوم اسبق ابابكر ان سبقته يوما قال فحئت بنصف مالي قال فقال لي رسول الله (ص) ما ابقيت لاهلك قلت مثله واتي ابوبكر (رض) بكل ما عنده فقال له رسول الله (ﷺ) ما ابقيت لاهلك قال: ابقيت لهم الله ورسوله فقلت لا اسابقك الي شيء ابدا»

ترجمه: پیامبر(ص) ما را امر کرد که برای جهاد در راه خدا مال بیاوریم. من هم مالی داشتم با خود گفتم که امروز اگر از ابوبکر(رض) پیشی نگیرم او جلو می‌افتد. نصف مال و ثروتم را با خودم نزد پیامبر(ص) بردم. پیامبر(ص) فرمود: چیزی برای خانواده ات باقی گذاشته‌ای، گفتم: نصف مالم را برای آنها گذاشته‌ام. در آن لحظه ابوبکر(رض) آمد و تمام مالش را آورده بود، پیامبر(ص) به او گفت: چیزی برای خانواده‌ات باقی گذاشته‌ای، ابوبکر(رض) گفت: خدا ورسولش را برای آنها باقی گذاشته‌ام. گفتم: ای ابوبکر(رض) من هیچ گاه در انجام چیزی از تو پیشی نخواهم جست).

آنچه را که عمر(رض) انجام داد نوعی مسابقه در امر خیر و غبطه‌ی صحیح بود، ولی ابوبکر(رض) همیشه نسبت به عمر(رض) برتری داشت و او نیازی به مسابقه و غبطه نداشت از اینرو هیچگاه به حال و وضع کسی دیگر حسد نمی‌ورزید.

پیامبر خدا؛ موسی(ع)، نیز در هنگام معراج به حال خاتم پیامبران، غبطه خورد، تا جایی که چنین روایت شده است: «بکی لما تجاوزه النبی(ص) فقیل له: مایکیک؟ فقال: ابکی لان غلاما بعث بعدی یدخل الجنة من امته اکثر من یدخلها من امتی» (زمانی که پیامبر(ص) از کنار موسی(ع) گذشت، موسی(ع) به گریه افتاد، گفتند: چه چیزی تو را به گریه انداخت؟ گفت: بخاطر اینکه نوجوانی بعد از من مبعوث شده است و تعداد کسانی که از امت او وارد بهشت می‌شوند از تعداد امتیان من وارد بهشت می‌شوند بیشتراند.) (متفق علیه).

در میان صحابه‌ی رسول خدا(ص) اشخاص دیگری نیز چون ابو عبیده بن الجراح(رض) و امثال او بودند که حتی از همین نوع حسد مباح یعنی غبطه خوردن پاک بودند، چون درجه و مقام آنها بالاتر از این بود که به شخص دیگری غبطه بخورند و به همین خاطر است که ابو عبیده(رض) شایستگی امانت‌دار بودن امت را از طرف پیامبر(ص) بدست آورد و پیامبر(ص) او را امین امت نامیده است.

پس شخص امینی که در خود هیچگونه ترس و احساسی نسبت به کوتاهی در امانات نمی‌بیند، از کسی که در خود احساس نقص در امانت‌داری می‌کند، مقدم‌تر است. حتی چنین

شخصی نسبت به زنان و فرزندان مردم امین شناخته می‌شود. اگر کسی امین بر چیزی مقرر شود که از خیانت او در امان نباشند مانند: دادن گوسفند به دست گرگ است.

در حدیثی که امام احمد از انس بن مالک^(۱) (رض) روایت کرده، آمده است که انس (رض) گفت: «کنا یوما جلوسا عند رسول الله (ص) فقال: یطلع علیکم الآن من هذا الفیج رجل من اهل الجنة قال فطلع رجل من الانصار ینظف لحيته من وضوء، قد علق نعلیه فی یده الشمال فسلم فلما کان الغد قال النبی (ص) مثل ذلك، فطلع ذلك الرجل علی مثل حاله، فلما کان الیوم الثالث قال النبی (ص) مثل ذلك، فطلع ذلك الرجل علی مثل حاله»

ترجمه: (روزی نزد پیامبر نشستیم بودیم، فرمودند: اکنون از این ناحیه مردی از اهل بهشت می‌آید. ناگهان مردی از انصار آمد، در حالیکه محاسن خود را از وضوئی که گرفته بود خشک می‌کرد و کفشهایش را به دست چپ گرفته بود، جلو آمد و سلام کرد. فردای آن روز نیز باز پیامبر (ص) سخن دیروز را تکرار کرد و ناگهان همان مرد با حال و وضع روز قبل آمد. روز سوم نیز پیامبر چنین گفت و باز همان مرد آمد. هنگامی که پیامبر (ص) برخاست و رفت، عبدالله بن عمرو بن العاص (رض) دنبال آن مرد براه افتاد و بعداً چنین تعریف کرد: نزد آن مرد رسیدم و گفتم: من با پدرم بحثم شده است و سوگند خورده‌ام تا سه روز نزدش نروم، اگر اجازه بدهید می‌خواهم به خانه‌ی شما بیایم. آن مرد اجازه داد و تا سه شبانه‌روز در خانه‌اش بودم. در این مدت عمل بخصوصی از آن مرد، ندیدم فقط او شبها زمانی که لباس درمی‌آورد و می‌خواست ذکر خدا را می‌کرد و تکبیر می‌گفت و تا فرا رسیدن وقت نماز صبح می‌خواست. عبدالله می‌گفت: از آن مرد جز شکر و سپاس خدا چیزی نشنیدم. وقتی خواستم به خانه‌ام برگردم به او گفتم ای بنده‌ی خدا! من با پدرم هیچ‌گونه مشکلی ندارم، بلکه از پیامبر (ص) شنیدم که سه بار گفت: اکنون مردی از اهل بهشت از آن راه می‌آید و هر سه دفعه تو از آن راه آمدی خواستم چند روزی با تو باشم تا ببینم که چه عملی انجام می‌دهی که بهشتی

۱- انس بن مالک بن النضر ابو حمزه الانصاری المدنی، مدت زیادی را با پیامبر (ص) زندگی کرد و خادمشان بود. احادیث زیادی را از پیامبر (ص) حفظ کرد. در سال ۹۳ هـ ق از دنیا رخت بر بست.

شده‌ای. تا من نیز آنها را انجام دهم، ولی تو را ندیدم که عمل زیادی انجام دهی، پس چه چیزی باعث شد تا پیامبر(ص)، در حق تو بگوید بهشتی هستی؟ آن مرد گفت: من عمل خاصی انجام نمی‌دهم که باعث این مسأله شده باشد. تنها می‌دانم که کینه و بغض هیچ مسلمانی را در دل ندارم و نسبت به خیری که خداوند به کسی عطا کرده، حسد نمی‌ورزم. عبدالله گفت: پس همین است آن چیزی که تو را به این مقام رسانده و هر کس توان آنرا ندارد. منظور عبدالله بن عمرو(رض) این بود که گر چه ظاهراً این عمل ساده به نظر می‌رسد ولی بیشتر مردم بدان گرفتار هستند.

و به همین خاطر است که خداوند انصار را مورد ستایش و تمجید قرار داده، در مورد آنها فرمود: ﴿وَلَا تَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ (حشر/۹): (ودردرون خود احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهایی که به مهاجران داده شده است و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند هرچند که خود سخت نیازمند باشند).

مفسران می‌گویند: انصار در دل‌هایشان هیچ گونه احساس حسد و غبطه‌ای نسبت به آنچه که از مال فیء^(۱) به مهاجران داده می‌شد نداشتند. حتی مال و ثروت خودشان را نیز با مهاجران تقسیم می‌کردند، با وجود این در بین اوس و خزرج که دو قبیله مسلمان در مدینه بودند، غبطه به همدیگر وجود داشت و آنها در دینداری، با همدیگر رقابت می‌کردند و اگر یکی از آنها می‌دید که طرف مقابل کاری را انجام داده که به باعث فضل و برتری او نزد خدا و پیامبر(ص) شده است، آنها نیز فوراً مبادرت به انجام آن کار می‌کردند تا از این فضل و برتری بی‌نصیب نباشند. البته این مسئله، مسأله‌ای برای رسیدن و تقرّب به خداوند تبارک و تعالی بود نه نوعی کینه و بغض نسبت به یکدیگر و حسادت و غبطه‌ای بود برای رسیدن به کمال و پیمودن طریق سعادت نه تصاحب مقام و منصب دنیوی. خوشا به حال چنین قلبی

۱- مترجم: مال فیء، مالی است که بدون جنگ در جهاد از کافران به دست می‌آید.

وخواشا به حال صاحبان چنین قلبی زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَفِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَفِسُونَ﴾ (مطففین/۲۶): (مسابقه دهندگان باید برای بدست آوردن این - چنین شراب و سایر نعمتهای دیگر بهشت - با همدیگر مسابقه بدهند و بریکدیگر پیشی بگیرند).

اما حسد مذموم و مکروه را خداوند حرام می‌داند و در مورد حسادت یهود می‌فرماید: ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ﴾ (بقره/۱۰۹): (بسیاری از اهل کتاب از روی رشک و حسدی که در درونشان ریشه دوانده است آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان - به جانب کفر و به حال سابقی که داشتید - بازگردانند با اینکه حقایق برایشان روشن گشته است).

یهودیان مرتد شدن و بازگشت از اسلام مسلمانان را از روی حسد و کینه ای که داشتند آرزو می‌کردند زیرا آنها نسبت به این نعمت و فضلی که نصیب مسلمانان شده بود خیلی ناراحت بودند و احساس بغض و کینه می‌کردند خداوند می‌فرماید: ﴿أَمْ تَحْسَدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾ (نساء/۵۵ و ۵۴): (آیا آنان بر چیزی حسد می‌برند که خداوند از روی فضل و رحمت خود - با برانگیختن محمد(ص) - به مردم - عرب - داده است. ما که به آل ابراهیم - ابراهیمی که از اجداد شما و ایشان است - کتاب آسمانی و پیغمبری و پادشاهی عظیمی دادیم. ولی جمعی از آنان که - ابراهیم و آل ابراهیم در میانشان مبعوث شده بودند - به کتاب آسمانی ایمان آوردند و جمعی دیگر از آن روی گردان و باز دارنده بودند و آتش فروزان و زبانه کشان جهنم برای چنین افرادی بس است). ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ (۱) *مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ* ﴿۲﴾ *وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ* ﴿۳﴾ *وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ* ﴿۴﴾ *وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ* ﴿۵﴾: (بگو به

خداوند گار سپیده دم پناه می‌برم، از شرهر آنچه که خداوند آفریده است، و از شر شب بدانگاه که کاملاً فرا می‌رسد - و جهان را به زیر تاریکی خود می‌گیرد - و از شر کسانی که در گره‌ها می‌دمند، و از شر حسود بدانگاه که حسد می‌ورزد (فلق/۵).

مفسران می‌گویند که این سوره بخاطر حسودی کردن یهودیان و سحر کردن لید ابن الا عصم یهودی نسبت به پیامبر نازل شده است.

شخص حسود نسبت به نعمتی که خداوند به کسی دیگر داده، ناراحت و غمگین می‌شود، ظالم و سرکش، و دچار معصیت و نافرمانی خداوند شده است و با این کار مستوجب عذاب خداوندی می‌شود. از اینرو باید از حسادت دست بردارد و توبه کند. اما شخصی که نسبت به وی حسودی شده، مظلوم است و باید بر اذیت حسود صبر داشته باشد و از شر او به خدا پناه ببرد. تا ایمانش سالم بماند. چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ﴾ (بقره/۱۰۹) (بسیاری از اهل کتاب از روی رشک و حسدی که در وجودشان ریشه دوانده است آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان بازگردانند با اینکه حقانیت اسلام کاملاً برایشان روشن گشته است، پس گذشت نما ئید و چشم پوشی کنید تا خدا فرمانش را می‌دهد - که در برابرشان چه کار کنید).

خداوند یوسف را بوسیله ی حسادت برادرانش نسبت به او امتحان و آزمایش کرد زمانی که برادرانش گفتند:

﴿يُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾
 (يُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) (يوسف/۸) یوسف و برادرش - بنیامین که از یک مادر بودند - در پیش پدرمان از ما محبوب ترند در حالی که ما

گروه نیرومندی هستیم - واز آن دو برادر برای پدرمان سودمندتریم - مسلماً پدرمان در گمراهی و اشتباه روشنی است.

آنها نسبت به جایگاه و منزلتی که یوسف و برادرش بنیامین نزد پدرشان داشتند، حسودی کردند بنابراین، یعقوب(ع) به یوسف گفت:

﴿قَالَ يَبْنَىٰ لَا تَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا ۗ إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ

عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿۵﴾ (یوسف/۵) خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن - چرا که مایه حسد آنان می شود و شیطان ایشان را برآن می دارد - که برای تو نیرنگ بازی و دسیسه سازی کنند. بیگمان شیطان دشمن آشکار انسان است.

پس آنها به سبب خوی بد و تصمیمشان نسبت به قتل یوسف و انداختن او در چاه و فروختن وی به عنوان برده به کسانی که به سرزمین کفر می رفتند و باعث شدند که یوسف برده ی کفار شود درحق یوسف ظلم روا داشتند و او را مورد ستم قرار دادند. سپس یوسف دوباره بوسیله ی زنی که او را به فساد دعوت می کرد مورد آزمایش قرار گرفت و او برای نجات از این شیطان به خدا پناه برد و زندان را بر آزادی و عذاب دنیا را بر عذاب آخرت برگزید، یوسف در این جریان هم به سبب حسادت آن زن نسبت به زیبایی اش مظلوم و مورد ستم واقع شد. این کینه توزان به سبب کینه ای که نسبت به یوسف داشتند باعث شدند که او را در چاه بیندازند سپس به صورت برده ای اسیر و بی اختیار او را فروختند و یوسف را که در نهایت مردانگی و آزادی بود به یوغ بردگی و سپس به زندان انداختند و این آزمایش اخیر از همه مهمتر بود یوسف در آن بزرگترین وسخت ترین مصائب و رنجها را کشید، و با اختیار کامل صبر جمیل را برگزید و به سبب تقوایی که داشت تحمل کرد و در مقابل معصیت صبر را پیشه ساخت. بر خلاف صبر در مقابل ظلمهائی که بر او رفته بود زیرا در آنجا هیچ اختیاری نداشت و کاملاً مجبور بود. و صبر بر معصیت از صبر بر مصیبت افضل است. چنانکه خداوند می فرماید:

﴿إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (یوسف/۹۰)

بیگمان هر کس از خدا بترسد و - در برابر گرفتاریها ومصیبتها - شکیبایی و استقامت ورزد - خداوند پاداش او را خواهد داد - چرا که خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی گرداند.

انسان مؤمن باید این چنین بر ایمانش صبر داشته باشد یعنی اگر از او خواستند که از دینش دست بردارد و کافر شود و اگر نه به زندانش می اندازند یا از سرزمینش بیرون می کنند، باید بر ایمانش استوار بماند و طرف دوم را انتخاب نماید یعنی راه صبر و تحمل را در پیش گیرد. و هجرت را بپذیرد، همچنان که این مسأله برای مهاجران صدر اسلام نیز پیش آمد و آنها ترک وطن را بردست کشیدن از دینشان ترجیح دادند و پیوسته مورد آزار و اذیت واقع می شدند.

پیامبر بزرگ اسلام نیز به شیوه های مختلف مورد، آزار و اذیت قرار داده شد ولی صبر و استقامت را در پیش گرفت حتی آنحضرت بیش از یوسف علیه السلام مورد آزار قرار گرفت. زیرا از یوسف خواسته شد یا زنا کند یا به زندان افکنده می شود ولی از پیامبر(ص) و اصحابش (رض) خواسته شد که از دینشان دست بردارند و اگر نه کشته می شوند. طبعاً زندانی شدن از کشته شدن راحت تر است، البته مشرکان، پیامبر(ص) و طایفه ی بنی هاشم را مدت زیادی در شعب ابی طالب زندانی و محاصره و تحریم اقتصادی کردند و پس از مرگ ابوطالب دایره ی فشارشان بر پیامبر(ص) تنگتر گردید. و وقتی که از بیعت انصار با پیامبر (ص) در عقبه ی اول و دوم پی بردند در صدد برآمدند تا از مهاجرت مسلمانان به مدینه بگیرند و به همین دلیل پیامبر(ص) و اصحابش را محاصره کردند و حتی تصمیم به قتل رسول الله گرفتند. هیچ کس نمی توانست هجرت کند مگر اینکه بطور پنهانی این کار را می کرد. تنها عمر بن خطاب(رض) بود که با نهایت شجاعت و دلیری در جلوی چشم همه ی مشرکان عزم سفر کرد و هجرتش را به مدینه آغاز نمود. خلاصه اینکه آنهایی که توانستند، پنهانی هجرت کردند و بقیه که قادر به این کار نبودند درمکه ماندند و به زندان افکنده شدند.

مصایب و مشکلاتی که به مؤمنان روا داشته شد بخاطر اطاعت از خدا و پیامبرش (ص) بود، یعنی آنها به اختیار خود اسلام را برگزیدند و به خاطر ایمانشان دچار اذیت و آزار شدند ولی مصیبت زندانی شدن یوسف، در اثر تقدیری بود که خداوند برای او نوشته بود. همچنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ ۖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّءَا بُرْهٰنَ رَبِّهٖ ۖ﴾ (یوسف/۲۴): (زن - زلیخا - قصد مراوده با یوسف را کرد و یوسف نیز قصد مراوده با زلیخا را کرده بود اگر برهانی از خداوند را نمی‌دید).

پس یوسف هم قصد زلیخا را کرد ولی چون برهان و حجت خداوند را دید دست باز داشت. و بدینصورت هم صبر یوسف در مقابل معصیت و هم صبرش در مقابل ظلمی که توسط برادرانش بر او رفت، چندان اجباری نبود بلکه از جانب خدا مجبور شد و اتفاقی بود که برایش پیش آمد. محبوب شدن نزد پدر نیز به انتخاب یوسف نبود که بعدها در اثر آن همه مصیبت برایش پیش آمد. پس انتخاب رنج و مصیبت در راه اسلام و عقیده و مبارزه با کفر، بیانگر اوج ایمان و قله‌ی عبودیت است وقتی خداوند کسی را که در مقابل بیماری و از دست دادن عزیزانش یا بخاطر از دست دادن مالش صبر را پیشه سازد و تحمل نماید، پاداش می‌دهد. پس پاداش کسیکه در راه ایمان و عقیده اش رنجها را به اختیار خود با جان و مال بخرد چقدر و چگونه خواهد بود؟!

خداوند می‌فرماید: ﴿ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمًا وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَلَا يَطْءُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نِيْلًا اِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صٰلِحٌ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُضِيعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِيْنَ ﴿١٢٠﴾﴾ (توبه/۱۲۰): (چرا که هیچ تشنگی و خستگی و گرسنگی در راه خدا به آنان نمی‌رسد و گامی به جلو بر نمی‌دارند که موجب خشم کافران شود و به دشمنان دستبردی نمی‌زنند - و ضرب و جرح و قتلی به دشمنان نمی‌چشانند و اسیر و غنیمتی از آنان نمی‌گیرند - مگر اینکه به واسطه‌ی این اعمال کار نیکویی برای آنان نوشته می‌شود و بیگمان خداوند پاداش نیکوکاران را از به هدر نمی‌دهد).

حسادت، یکی از بیماریهای مهم است، مرضی عام و فراگیر تعداد کمی از مردم از آن نجات پیدا کرده اند. معروف است می گویند: هیچ کس از حسادت بری نیست با این فرق که شخص حریص و آزمند آن را آشکار می کند و شخص کریم و محترم آن را پنهان می دارد. به حسن بصری (رح) گفتند: آیا مؤمن حسد می ورزد؟ گفت: مگر داستان یوسف (ع) و برادرانش را از یاد برده ای؟ حسد در دل انسان رخنه می کند و تا زمانی که به مرحله عمل در نیامده باشد، گناهی محسوب نمی شود. کسی که در دلش نسبت به شخص دیگری حسد بورزد باید با بکار بردن صبر و تقوی اثر آن را ازدل بزدايد و آن را برای خود زشت پندارد.

در جامعه‌ی اسلامی بر مسلمانان است که ریشه های حسد و بغض را بخشکانند. و با کسی که حسد می ورزد همکاری ننمایند. بلکه جانب کسی را بگیرند که با او حسد شده است. زیرا او مظلوم واقع شده است و باید با او احساس همدردی شود. و اگر چنین نکنیم حق اخوت اسلامی را که او برگردن دوم ما دارد رعایت نکرده ایم.

نباید فراموش کنیم که حسادت در بین زنان از مردان بیشتر است، خصوصاً در میان زنانی که در زندگی زناشویی با هم شریک هستند، چون هر یک از آنها می خواهد هر چه بیشتر توجه شوهر را به خود جلب نماید. و در امور دنیا نیز بین شرکاء، برسرپست و منصب و مال و دولت، حسادت روی می دهد. زیرا هر کدام از آنها خواهان سهم بیشتری می شوند تا از سهم دیگران کاسته شود. همچنین حسادت نسبت به کسانی که مورد توجه و احترام مردم قرار می گیرند، روی می دهد. مانند حسادت برادران یوسف (ع) نسبت به وی. و حسادت قایل نسبت به برادرش هابیل، چون خداوند قربانی هابیل را قبول کرد ولی قربانی قایل را نپذیرفت و قایل بخاطر ایمان و تقوایی که خداوند نصیب هابیل کرده بود به او حسادت می ورزید، و حسادت یهودیان نسبت به مسلمانان نیز از همین قبیل است. معروف است که نخستین نافرمانی خدا از سه چیز شروع شد: که عبارتند از؛ آزمندی، تکبر و حسد. چنانکه آزمندی آدم (ع) و کبر شیطان و حسد قایل، سبب شد که آنها از فرمان خدا سرپیچی کنند.

در حدیث آمده است که: «ثلاث لا ینجو منهن احد: الحسد، الظن والطیرة وساحدثکم بما ینخرج من ذلك، اذا حسدت فلا تبغض واذا ظننت فلا تحقق واذا نظرت فامض» (از سه چیز هیچ کس نجات پیدا نمی‌کند - و حداقل یکی از آنها در هر انسانی وجود دارد - که عبارتند از: حسد، گمان بد، طیره (فال)) و اکنون به شماره‌های مبارزه با آنها را می‌گوییم: اگر حسد ورزیدی، عصبانی مشو. اگر نسبت به چیزی ظن و گمان پیدا کردی مبادرت به آن مکن، اگر در مورد کاری احساس فال بد کردی آن را به انجام برسان. ابن ابی الدنیا^(۱) این حدیث را از ابو هریره (رض) روایت کرده است. در کتب سنن (ابن ماجه، ترمذی، نسائی و ابو داود) از پیامبر روایت شده است که: «دب الیکم داء الامم قبلکم الحسد والبغض وهي الخالقة لا اقول تخلق الشعر ولكن تخلق الدین»: (بیماریهای امتهای پیشین در میان شما نیز نفوذ کرده است که عبارتند از: حسد و بغض. و اینها تراشنده و از بین برده اند، نمی‌گوییم که موها را می‌تراشند بلکه اینها دین انسان را می‌تراشند).

پیامبر(ص) حسد و بغض را بیماری نامیده است همچنانکه بخیلی را بیماری نام نهاده و فرموده است: «وأي داء اکبر من البخل» (و چه بیماری‌هایی از بخل و خسیسی بزرگتر است؟). پس باید اینها را درد و بیماری دانست. در حدیث دیگری پیامبر(ص) می‌فرماید: «اعوذ بک من منکرات الاخلاق والاهواء والادواء»: (پروردگارا از اخلاق و هواها و بیماریهای زشت به تو پناه می‌برم). خداوند در مورد رسول الله می‌فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿٤﴾﴾ (قلم/٤): (ای پیامبر تو دارای اخلاق بس پسندیده و بزرگ هستی). ابن عباس(رض) و ابن عیینة^(۲) و احمد بن حنبل می‌فرمایند که: مراد از ﴿خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿٤﴾﴾ یعنی دین عظیم و

۱- او، عبدالله بن محمد بن عبید بن سفیان بن قیس الاموی، ابوبکر بن ابی الدنیا است. کتابها و نوشته‌های زیادی دارد و فرزندان خلفاء زمانش را درس می‌داد. در سال ۲۸۰ هـ ق فوت کرد.

۲- او، سفیان بن عیینة(رح) بن ابی عمران میمون الهاللی ابومحمد الکوفی الاعور است. امام شافعی(رح)، ابن معین، ابن راهویه و الفلاس از او احادیث زیادی را روایت کرده اند. در سال ۱۹۸ هـ ق فوت کرد

بزرگ. در روایتی دیگر از ابن عباس (رض) آمده که ﴿خُلِقَ عَظِيمٌ﴾^(۱) یعنی: دین اسلام. ام المومنین عایشه (رض) می‌فرماید که اخلاق پیامبر (ص) قرآنی بود. حسن بصری^(۱) (رح) می‌گوید: اخلاق و آداب قرآنی همان خلق عظیم است.

هوا و هوس بیماریهایی هستند که گاهی در انسان بوجود می‌آیند و گاهی از بین می‌روند ولی (الداء) همان مرض و بیماری است، که قلب را بدردمی آورد و فاسدمی کند. در حدیث قبلی، حسد در کنار بغض ذکر شده بود. زیرا شخص حسود فضل خدا را بر کسی غیر از خودش دوست ندارد و به تدریج حسودیش به بغض و کینه و دشمنی تبدیل می‌شود. شخص حسود دوست دارد نعمت خدا از شخص محسود زایل شود ولی تا خداوند نخواهد، هیچ اتفاقی نمی‌افتد بخاطر همین است که خود حسود دست به کاری شود تا او را دچار ضرر و زیان بکند. چنانکه قرآن در مورد کسانی که قبل از ما بودند، می‌فرماید: ﴿مَنْ بَعَدَ مَا جَاءَهُمْ أَلْعَلُّمٌ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ﴾ (جاثیه/۱۷): (بعد از آنکه علم و آگاهی - از حقیقت دین و احکام آن - پیدا کردند در این هنگام به سبب برتری جویی و عداوت و حسادت میان خود اختلاف ورزیدند). اختلافشان به علت علم و جهلشان نبود بلکه آنها حق را می‌شناختند، ولی بعضی از آنها بر بغضی دیگر به سبب حسادت، دست درازی می‌کردند. در روایتی متفق - علیه از انس بن مالک (رض) روایت شده که پیامبر فرمود: «لا تحاسدوا ولا تباغضوا ولا تدابروا ولا تقاطعوا وكونوا عباد الله اخوانا. ولا يحل لمسلم ان يهجر اخاه فوق ثلاث ليال، يلتقيان فيصد هذا ويصد هذا وخيرهما الذي يبدأ بالسلام»: (نسبت به همدیگر حسادت نورزید و بغض نداشته باشید و با همدیگر دشمنی نکنید و از همدیگر جدا نشوید، و بندگان حقیقی خداوند باشید و با یکدیگر برادروار زندگی بکنید. برای انسان مسلمان، روا نیست که بیش از سه روز با برادر مسلمانش

۱- حسن بن ابی الحسن یسار البصری، ابوسعید، آزاد کننده زید بن ثابت، شیخ اهل بصره بود. در سال ۱۱ هـ ق از جهان رخت فرو بست.

قطع رابطه بکند. طوری که با هم روبرو بشوند، هر کدام چهره اش را برگرداند. بهترین آن دو نفر کسی است که ابتدا سلام کند).

در حدیث متفق علیه دیگری که از انس بن مالک (رض) روایت شده پیامبر (ص) می فرماید: «والذی نفسی بیده لا یومن احدکم حتی یحب لآخیه ما یحب لنفسه»: (سوگند به کسیکه جان من در دست اوست هیچ کدام از شما تا آنچه را که برای خود دوست دارد برای برادرش دوست نداشته باشد ایمانش کامل نمی شود). خداوند نیز می فرماید:

﴿وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا﴾ ﴿٧٢﴾ وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِّنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَّمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَلْبِئْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧٣﴾ (نساء/ ۷۲ و ۷۳): (در میان شما گروهی هستند که - منافقند و خویشتن را جزو شما قلمداد می نمایند و به جهاد نمی روند و - سستی می کنند و دیگران را نیز سست می نمایند و از جنگ باز می دارند. پس اگر مصیبتی به شما رسید - طعنه زنان - می گویند: براستی خداوند به ما لطف فرمود که جزو آنان نبودیم و - در جنگ - شرکت نداشتیم. و اگر رحمت خدا شامل حالتان شد - و پیروزی و غنیمتی به شما دست داد - درست مثل اینکه هرگز میان شما و ایشان مودت و دوستی نبوده، می گویند: ای کاش ما هم با آنان می بودیم و - از این پیروزی و دستاورد فراوان غنیمت - بسی بهره می بردیم).

این درنگ کنندگان و پشت کنندگان به جهاد در راه خدا، آنچه را که برای خود دوست داشتند برای برادران مسلمانان نمی پسندیدند، بلکه اگر مصیبتی به مؤمنان می رسید آنها خوشحال می شدند و اگر نعمتی به مؤمنان دست می داد ناراحت می شدند و دوست داشتند که آن نعمت به آنها هم می رسید. زیرا منافقان فقط آرزوی نعمتهای دنیوی را می کردند و غرق دنیا پرستی و شیفته ی ظواهر آن شده بودند. چون آنها خدا و پیامبرش و روز قیامت را دوست نداشته و به آن ایمان نداشتند. اگر آنها به خدا، پیامبر (ص) و روز قیامت ایمان می داشتند، برادران مومن خود را نیز دوست داشته و از نعمتهائی که به آنها می رسد

خوشحال و از مصیبتی که به ایمان دارن می‌رسد ناراحت می‌شدند. هر کس که شاد نکند او را آنچه را که مؤمنان را شاد می‌کند و ناراحت نکند او را آنچه که مؤمنان را ناراحت می‌کند، از جمله ی مؤمنان محسوب نمی‌شود. در حدیث متفق علیه دیگری که از عامر الشبعی (رض) روایت شده، عامر می‌گوید: شنیدم نعمان بن بشیر (رض) در حال ایراد خطبه، می‌گفت: «سمعت رسول الله يقول: مثل المؤمنین فی توادهم و تراحمهم و تعاطفهم کمثل الجسد الواحد اذا اشتکی منه شیء تداعی له سائر الجسد بالحمی و السهر»: (شنیدم که پیامبر (ص) می‌گفت: مؤمنان در دوست داشتن، رحم، شفقت و محبت و مهربانی نسبت به همدیگر مثل جسد واحدی هستند که اگر عضوی از آن بدرد آید سایر اعضای جسم همدیگر را برای مراقبت و پرستاری از آن عضومی خوانند).

در حدیث متفق علیه دیگری که از ابو موسی الاشعری (رض) روایت شده، پیامبر (ص) می‌فرماید: «المؤمن للمؤمن کالبنيان یشد بعضه بعضا و شبک بین اصابعه»: (مؤمن برای برادر مؤمنش مثل پیکره ی یک ساختمان است که بعضی از آن بعضی دیگر را محکم نگه می‌دارد. و در این هنگام پیامبر (ص) انگشتان دو دستش را در بین همدیگر فرو برد) آزمندی و بخل از جمله امراض قلب بوده و حسادت از هر دوی آنها بدتر است. در حدیث صحیحی که ابو داود روایت کرده پیامبر (ص) می‌فرماید: «الحسديأكل الحسنات كما تأكل النار الحطب والصدقة تطفئ الخطيئة كما تطفئ الماء النار»: (حسادت، حسنات و نیکیها را از بین می‌برد، همچنانکه آتش، هیزم را می‌سوزاند و صدقه دادن، گناهان را پاک می‌کند همچنانکه آب، آتش را خاموش می‌کند).

شخص بخیل و حریص، نعمتها را از نفسش دریغ می‌کند و شخص حسود نسبت به نعمتهای الهی که به دیگران داده شده ناراحت می‌شود. خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (حشر/۹): (وکسانی که از بخل و حسد، نفس خود را مصون و محفوظ بدارند ایشان قطعاً رستگارانند).

در حدیثی متفق علیه پیامبر(ص) می فرماید: «ایاکم والشح فانه اهلک من کان قبلکم امرهم بالبخل فبخلوا و امرهم بالظلم فظلموا و امرهم بالقطیعة فقطعوا»: (از آزمندی جدا پرهیز کنید زیرا کسانی را که قبل از شما بودند، نابود کرد، آنها را به بخل و ظلم و قطع رابطه ی خویشاوندی وا داشت).

صحابی گرانقدر عبدالرحمن بن عوف(رض) در هنگام طواف خانه خدا این دعا را تکرار می کرد: «اللهم قنی شح نفسي»: (پروردگارا مرا از بخیلی و آزمندی نفسم پاک گردان)، مردی پرسید، چرا این دعا را زیاد تکرار می کنی، گفت: اگر حرص و بخل در انسان ریشه دواند، به ظلم و سرکشی و قطع صله ی رحم و مراودت با مردان منتهی می شود.

(فصل): بخل و حسد دو نوع بیماری هستند که سبب می شوند تا نفس نسبت به چیزهایی که برای او مفید است بغض و کینه داشته و چیزهایی را که برای او ضرر دارد دوست داشته باشد، به همین دلیل است که حسادت معمولاً باغضب همراه است. شهوت و شهرت نیز دو نوع بیماری دیگراند که باعث می شوند نفس هر چه را که برایش ضرر داشته باشد، دوست بدارد و نسبت به هر چیزی که برایش نفع داشته باشد، غضبناک شود. عشق بیماری ای است، نفسانی و هر زمان که قوی شود باعث بیمار شدن جسم نیز می شود.

وسوسه نیز یکی دیگر از بیماریهای قلب است که باعث می شود انسان نتواند بر تصمیماتش قاطع و پابرجا بایستد.

هدف کلی از بحث پیرامون بیماری قلب این است که قلب انسان به سبب این بیماری تغییر فطرت می دهد و در تشخیص خوب و بد دچار اشتباه می گردد، خوب را بد و بد را خوب، ضرر را فایده و فایده را ضرر می پندارد و همچون کسی است که از لحاظ جسمی بیمار شده و هر چیزی را که برای بدنش ضرر دارد دوست می دارد. طوری که چیزی اگر از او دریغ شود ناراحت می شود و اگر به او داده شود باز هم رو به افزایش می نهد. مانند کسی که عاشق است. دیدن، لمس کردن معشوقه و شنیدن صدای او باعث رنجش او می شود و او را منحرف می کند. حتی باتصور معشوقه اش، شهوت رانی می کند و بیماریش را تسکین ولی

افزایش می‌دهد. در حدیثی آمده است: «إِنَّ اللَّهَ يَجْمِي عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ الدُّنْيَا كَمَا يَجْمِي أَحَدَكُمْ مَرِيضَهُ الطَّعَامَ وَالشَّرَابَ»: (خداوند بنده‌ی مؤمنش را از دنیا پرستی برحذر می‌دارد همانطوریکه شما، بیمار خود را از آب و خوراک باز می‌دارید). در مناجات موسی (علیه السلام) که امام احمد (رحمه الله) آنرا در مسندش در باب زهد از وهب بن جریر^(۱) روایت کرده آمده است: (خداوند می‌فرماید: من بندگانم را از دنیا پرستی و یاد آن، منع کرده‌ام، مانند چوپان دلسوزی که شترانش را از چراگاههای مهلک باز می‌دارد. و من بندگانم را از آرام گرفتن در دنیا و عیش و نوش دنیا دور کرده‌ام، مانند چوپان دلسوزی که شترانش را از استبل خراب دور می‌کند. و این بدان خاطر نیست که من نمی‌توانم دنیا را به آنها بدهم، بلکه به خاطر این است که بندگانم سهم خود را از فضل و بزرگواری من بطور کامل دریافت نکنند. و اگر نه، دنیا پرستی مانع آن می‌شود، وهوا وهوس، دنیا پرستی را افزایش می‌دهد و شفای بیمار در نابودی مرض است که با زوال صفات نکوهیده از قلب، بهبودی می‌یابد).

در مورد انگیزه‌ی عشق دو رأی وجود دارد: دسته‌ای می‌گویند: سرچشمه‌ی عشق ورزی اراده و نیت است و این سخن مشهور است. گروه دیگری می‌گویند: سرچشمه‌ی عشق ورزی، تصورات و وهم پردازی است، بگونه‌ای که معشوق در ذهن عاشق، بمراتب بهتر از آنچه که هست تجلی پیدا می‌کند. این گروه می‌گویند: نباید خداوند را عاشق یا معشوق توصیف کرد. گروه اول، خدا را به معشوق بودن توصیف می‌کنند. در روایتی که از عبدالواحد بن زید^(۲) نقل شده که خداوند می‌فرماید: «لَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ، يَعِشِقُنِي وَأَعْشِقُهُ»: (پیوسته بنده به سوی من نزدیک می‌شود. با من عشق می‌ورزد، من نیز به او عشق می‌ورزم)، این سخن را بعضی از صوفیان است که جمهور علماء آنرا در مورد خدا قبول ندارند و این نوع الفاظ را

۱- او وهب بن جریر بن حازم الازدی ابوالعباس البصری است. از پدرش وشعبه وحماد بن زید احادیث روایت کرده است. در سال ۲۰۷هـ ق دار فانی را وداع گفت.

۲- عبدالواحد بن زیاد العبیدی نام دارد. در سال ۱۷۰هـ ق فوت کرده است.

این روایت در هیچ یک از مصادر معتبر حدیثی روایت نشده، و آثار موضوع و ساختگی بودن بر آن واضح است.

شایسته‌ی خداوند نمی‌دانند، زیرا عشق بیانگر محبتی افراطی است در مورد کسی و این محبت دارای ظرفیت محدودی می‌باشد. بر خلاف محبت به الله که متعادل و نامحدود است. به همین خاطر می‌گویند که استفاده از کلمه‌ی «عشق» در مورد خدا به طور کلی ناشایست و نادرست می‌باشد. لفظ عشق غالباً از نظر عرفی به محبت انسان با زن یا پسر بچه، اطلاق می‌شود و شامل محبت کردن به خانواده و صاحب پست و مقام و انبیاء و صالحین نمی‌شود. کلمه عشق متضمن انجام برخی اعمال حرام و خلاف عفت است از قبیل دست زدن و نگاه کردن به زن بیگانه و پسر بچه‌ی خوش قیافه و غیره. حتی محبت افراطی نسبت به همسر و کنیز خود بقدری که یاعث روا داشتن ظلم به همسر دیگر و یا منجر به ارتکاب کار حرام باشد، جایز نیست. مثلاً "تن دادن به خواسته‌های غیر مشروع همسر خود که چه بسا دنیا و آخرت انسان را نابود می‌کنند مانند اینکه در اختیارش ثروتی بگذارد که او را منحرف سازد و یا در میراث برای او حق بیشتری قایل بشود و... این است حال عشق حلال، پس عشق به زن بیگانه و پسر بچه‌ی زیبا که حرام است، انسان را دچار چه فسادهایی خواهد کرد؟! باید دانست که در انجام این گونه اعمال، مفساد بیشماری نهفته است که هم دین و هم آبروی انسان را از بین می‌برد و عقل و جسم را نابود می‌گرداند چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيْطَمَعُ الرَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ (احزاب/۳۲): (ای همسران پیامبر صدایتان را نرم و نازک نکنید - با ادا و اطوار سخن مگویید - که بیمار دلان چشم طمع به شما بدوزند).

کسی که در قلبش بیماری شهوت باشد و از نگاه به چهره‌های زیبا متلذذ بشود، هر گاه مطلوب مورد نظرش را پیدا کند، بیماری‌اش عود پیدا می‌نماید و در طلب و بدست آوردن مطلوب برمی‌آید. بر خلاف کسیکه از رسیدن به مطلوب مورد نظر دستش کوتاه باشد که نهایتاً ناامیدی، به تدریج از میزان عشق و محبتش می‌کاهد. اما اگر کسی به دام عشقی افتاد و عفت، پاکدامنی و صبر را پیشه کرد، این شخص به خاطر تقوایی که برای خدا اتخاذ کرده پاداش داده می‌شود. چنانکه در حدیثی روایت شده که: «إِنْ مِنْ عَشْقٍ فَعَفَّ وَصَبَرَ ثَمَّ مَاتَ

کان شهیدا^(۱): (هر کس که عاشق شد و پس از آن عفت و پاکدامنی را پیشه کرد و صبر نمود، اگر در این حالت بمیرد شهید است). البته این حدیث را یحیی القتات از مجاهد از عبدالله بن عباس بصورت مرفوع روایت کرده و حدیث صحیحی نیست. ولی این مسئله روشن و واضح است که چون کسی که از محرمات چشم پوشد و از نگاه حرام و سخن حرام و عمل حرام بپرهیزد و آنچه را در قلب دارد، بیان ننماید تا به سخن ناشایست یا عمل ناشایست منجر نشود، و بر رنجی که از عشق در دل دارد صبر بکند، چنین شخصی اهل تقوا به شمار می رود و نزد خداوند، مستحق پاداش زیادی می شود. چنانکه ارشاد باری تعالی است:

﴿إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (یوسف/۹۰) (بیگمان هر کس تقوی پیشه کند و - در برابر گرفتاریها و مصیبتها - شکیبایی و استقامت. ورزد - خداوند پاداش او را خواهد داد - چرا که خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی گرداند).

و این قاعده در مورد حسادت و سایر بیماریهای قلب، صدق پیدا می کند. اگر نفس انسان تمایل به چیزی پیدا کرد که باعث ناراحتی و خشم خدای شود و او نفسش را به خاطر ترس از خدا از آن کار منع بکند، مشمول بشارتی می شود که در این آیه بیان شده است:

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾ (نازعات/۴۰ و ۴۱): (و اما آن کسی که از جاه و مقام پروردگار خود ترسیده باشد و نفس را از هوا و هوس باز داشته باشد قطعاً بهشت جایگاه او است).

نفس اگر چیزی را دوست بدارد، انساند سعی می کند آنرا بدست آورد، حتی دست به انجام بعضی کارها می زند تا زمینه ی حصول آنرا فراهم بکند. کسی که محبت زشت و ناجایز یا بغض و کینه ای را در دل داشته باشد و آنها را به دایره ی عمل درآورد گناهکار می شود، مثلاً شخصی را از روی حسد، دوست ندارد و حق او را ضایع می کند و در حق او

۱- علمای حدیث در مورد موضوع و ساختگی بودن این حدیث اتفاق دارند. (نگا: سلسله الأحادیث

الضعيفة والموضوعة، شیخ آلبنی ۱/ ۵۸۷، حدیث: ۴۰۹).

دشمنی روا می‌دارد، یا شخصی را بیش از اندازه دوست دارد و به خاطر او حرامی را انجام می‌دهد یا واجبی را ترک می‌کند. و چیزهایی را بخاطر مشابَهت با او دوست می‌دارد، چنانکه کسی گفته است:

أحب لحبها السودان حتى أحب لها سود الكلاب

یعنی: بخاطر دوستی او تمام سیاه پوستان و حتی و سگان سیاه را دوست می‌دارم.

شاعر بخاطر اینکه زن سیاه رنگی را دوست دارد، بخاطر معشوقه اش حتی جنس سیاه سگها را نیز دوست دارد! اینها بیماریهای قلب هستند که از تصوّرات و ارادات فاسد قلبی سرچشمه می‌گیرند. از خداوند خواستاریم تا قلبهایمان را از هر دردی شفا دهد نیز از منکرات و اخلاقیات زشت و ناپسند به او پناه می‌بریم. زیرا قلب برای دوست داشتن خداست و این فطرتی است که خداوند بندگانش را بر آن خلق کرده است، همچنانکه پیامبر ﷺ می‌فرماید: «كل مولود يولد على الفطرة، فأبواه يهودانه أو ينصرانه أو يمجسانه، كما تنتج البهيمة بهيمة جمعاء هل تحسون فيها من جدعاء»: (هر انسانی بر فطرت خدا شناسی متولد می‌شود. ولی پدر و مادرش او را یهودی، مسیحی یا مجوسی می‌کنند، همانطور که بچه‌ی حیوان به طور سالم به دنیا می‌آید ولی بعداً دچار نقص عضو می‌گردد). ابوهیره (رضی الله عنه) بعد از روایت این حدیث گفت: [اگر دوست دارید این آیه را بخوانید: ﴿فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ (روم/۳۰): (این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است، نباید سرشت خدا را تغییر داد - آن را از خداگرایی به کفرگرایی و ازدینداری به بی‌دینی و از استرویی به کجرویی کشاند-) (متفق علیه).

خداوند بندگانش را بر اساس محبت و عبادت و یگانگی خود آفریده است. اگر فطرت وجودی انسان آزاد گذاشته شود تا رشد بیابد، خواهیم دید که خدا را می‌شناسد و محبت خدا در دلش جای دارد. ولی متأسفانه فطرت‌های پاک بخاطر رشد در فضاهای ناپاک و ناخالص،

حالت اصلی خود را از دست می‌دهد و یه یهودیان و انصار و... گرایش پیدا میکند. البته اگر بخواهد، دوباره به همان فطرت اصیل خود می‌رسد.

پیامبران علیهم‌السلام برای تغییر و تحول فطرت و سوق دادن آن به سوی فطرتی جدید نیامده اند بلکه برای تثبیت ایمانها و بازگرداندن بشر به سوی فطرت اصیل شان مبعوث شده اند.

اگر در قلب انسان، محبت خالص خدا، جای بگیرد، دیگر دچار محبت خالص نسبت به غیر خدا نمی‌شود، چه برسد به اینکه دچار محبت نسبت به معشوق شود. یقیناً وقتی که قلب مبتلا به عشق معشوقه‌ای شد، از محبتش نسبت به خدا کاسته می‌شود. بخاطر همین محبت خالصانه بود که یوسف را خداوند حفاظت نمود: ﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾ (یوسف ۲۴): (ما این چنین کردیم - و در حفظ وی در همه‌ی مراحل کوشیدیم - تا بلا و زنا را از او دور سازیم. چرا که او از بندگان پاکیزه و برگزیده‌ی ما بود).

اما زن عزیز - زلیخا - و زنان قومش مشرک بودند، به همین دلیل دچار عشق یوسف گشتند. و باید دانست که انسان بر اثر نقص در توحید و ایمان گرفتار این نوع عشقهای کاذب می‌گردد.

زیرا قلبی که سرشار از ایمان به خدا باشد و همواره به سوی او رجوع داشته و از خدا بترسد، در اینگونه موارد، دو چیز مانع از این می‌شود که سقوط بکند: یکی توبه و بازگشت به سوی الله که از هر عشق و محبتی طعم و لذت بیشتری دارد. و محبت خدا در دل، بر سایر محبتها پیروز می‌شود.

دوم: ترس از خداوند. زیرا ترس در نقطه مقابل عشق قرار دارد و جلوی آن را می‌گیرد. هر کس که مساله‌ای را دوست داشته باشد - از روی عشق یا به غیر عشق - سپس نسبت به مسئله‌ای دیگر در او محبت بیشتری به وجود بیاید این محبت نسبت به مسأله‌ی دوم، او را

از ابراز محبت نسبت به مسأله‌ی اول باز می‌دارد و یا به دلیل ترس از حصول ضرری که به سبب ابراز محبت نسبت به کسی ممکن است برایش پیش بیاید از آن محبت دست می‌کشد.

با بررسی موارد یاد شده به این نتیجه می‌رسیم که هر وقت خداوند در دل بنده از هر کسی دیگر دوست داشتنی تر باشد و بنده از خدا، بیشتر از هر چیز دیگری بترسد، در دل چنین انسانی فقط محبت خدا جای می‌گیرد نه محبت کسی دیگر. مگر غفلتی پیش بیاید و میزان محبت و ترسش از خدا ضعیف گردد. چون ایمان به خدا با اطاعت کردن از دستورات الهی افزایش و با سرپیچی کردن از دستوراتش کاهش می‌یابد، پس هر زمان انسان بخاطر محبت و ترس خدا، اعمال شایسته انجام دهد و از گناهان دست بکشد، حبّش به خدا و ترسش از وی افزایش می‌یابد و محبت غیر خدا، از قلبش رخت می‌بندد. بیماری‌های جسمی نیز چنین‌اند، صحت و سلامتی بدن، با عوامل سودمند است و بیماری و درد به وسیله‌ی عوامل ضد آن از بین می‌رود. دارو عاملی است که بیماری جسمی را شفا می‌دهد. برای قلب نیز باید داروهایی باشد که امراض قلوب را از بین ببرد. صحت و سلامتی قلب با ایمان داشتن به خدا و توحید کامل، حاصل می‌شود و با دوام توحید و یکتا پرستی پابرجا می‌ماند. ایمان و علم سودمند و عمل صالح، لازم و ملزوم یکدیگر هستند و پایداری و سلامت قلب به همین سه مورد بستگی دارد که در واقع غذا و داروی قلب نیز می‌باشند. چنانکه در حدیثی از عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) روایت است که فرمود: «إن کل آدب یحب أن تؤتی مأدبته وأن مأدبته الله هی القرآن»: (هر مهماندار دوست دارد که غذای مهمانیش را بخورند. و مهمانی الله قرآن است).

همچنین قسمت آخر شب، و وقت اذان و اقامه و در سجده و بعد از نمازها و استغفار گفتن موارد دیگری از ضیافت خدا می‌باشند. استغفار و طلب آمرزش گناهان از خدا مسأله‌ی مهم و جدی است که باید انسان مسلمان به آن توجه داشته باشد. هر کس از خداوند طلب آمرزش گناهانش را بکند و توبه نماید، خداوند توبه و استغفارش را می‌پذیرد و بجای گناه

و معصیت در نامه اعمالش نیکبها راثبت می نماید^(۱). و باید پاره ای از اذکار و او را د مسنون را روزانه و هنگام خواب، بخواند و صبر را پیشه گیرد و استوار بماند، دیری نمی گذرد تائیدات الهی شامل حالش شده، ایمان در دلش تثبیت می شود. و بر ادای نمازهای پنجگانه بصورت کامل چه ظاهراً و چه باطناً حریص باید بود. زیرا نماز پایه و ستون دین است. و جمله‌ی: «لا حول و لا قوة إلا بالله» را ورد زبان سازد. یعنی از دست هیچ تلاش و توانی کاری ساخته نیست مگر به کمک الله. با گفتن این ورد بارهای سنگین، سبک می گردد و ترس و وحشت از بین می رود. و نیز دعا و طلب را فراموش نکنیم زیرا دعای انسان مسلمان به شرطی که در آن عجله نداشته باشد مستجاب می شود. یعنی نگوید: هر چه دعا می کنم قبول نمی شود یا خدایا! من اینهمه دعا می کنم، و تو قبول نمی کنی، زیرا یکی از عوامل مهم در عدم اجابت دعا، عجله کردن برای پذیرفتن دعا است.

و باید دانست که یاری خداوند و پیروزی در گرو صبر، و آرامش و راحتی پس از رنج و مشقت است و آسانی پس از تنگدستی و پریشانی است. و هیچکس حتی انبیاء نیز به انجام و نتیجه ی خیر دست نیافته اند مگر با صبر.

پس حمد و ستایش برای خداوندی که خالق جهانیان است و حمد و منت لایق اوست به دلیل نعمتی - اسلام و سنت رسول الله ﷺ - که به بندگانش ارزانی داشته، آنچنان حمد و ستایشی که در مقابل نعمتهای ظاهری - سلامتی جسم و چرخه ی طبیعی حیات - و باطنی - ایمان و خداپرستی - کافی و پاسخگو باشد و شایستگی ذات پاک خداوند را داشته باشد. و درود و سلام خدا بر سرورمان، رسول گرامی اسلام، محمد بن عبدالله ﷺ بر آل و اصحابش بر زنان پاکش که مادران مؤمنان می باشند و بر پیروان واقعی آن رسول گرامی تا روز قیامت.

۱- مترجم: یکی از دلایل بارز این مسأله فرموده ی خداوند است: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ «ای مؤمنان به درگاه خداوند برگردید و توبه ی خالصانه ای کنید، تا پروردگار گناهانتان را محو نماید و نابود سازد. و شما را به باغهای بهشتی داخل گرداند که از زیر آن رودبارها جاری است» (تحریم/۸)

اضافات و تعلیقات محقق

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی نبینا محمد ﷺ و علی آله و صحبه و سلم.

در فصلهای گذشته اشاره به این مسئله شد که صلاح حال انسان در عدل است و فسادش در ظلم، خداوند عادل است و مخلوقاتش را مکلف به انجام و برقراری عدالت کرده است. صحت و سلامتی جسم در گرو سلامتی و اعتدال اعضاء و جوارح نهفته و انحرافات و کجی‌های حاصل شده در اعضاء بدن، باعث نقص جسم می‌شوند. استقامت و صلابت قلب نیز در گرو ایمان و عمل صالح است و با نبود آنها قلب دچار بیماری و نهایتاً مرگ می‌شود. خداوند در چند جای قرآن در مورد بیماری قلب و مداوای آنها سخن به میان آورده است، و در احادیث نبوی نیز به این مسئله اشارات زیادی شده است. خداوند در مورد منافقین می‌فرماید: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾ (بقره/۱۰): (دردلهايشان بیماری - حسودی و کینه توزی با مؤمنان - است و خداوند - نیز با یاری دادن و پیروزگرداندن حق - بیماری ایشان را فزونی می‌بخشد).

﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسْرِعُونَ فِيهِمْ﴾: (مانده/۵۲). (می‌بینی کسانی که بیماری - ضعف، شک و نفاق - به دل دارند - در دوستی و یاری با یهودیان و مسیحیان - بر یکدیگر سبقت می‌گیرند)

﴿وَيُذْهِبْ قُلُوبَهُمْ﴾ (توبه/۱۴ و ۱۵): (تا خداوند سینه‌های اهل ایمان را شفا بخشد - و بر دل‌های زخمی ایشان مرهم نهد و درد دیرینه‌ی اذیت و آزار کفار را از درون آنان بزدايد).

﴿قَدْ جَاءَ تَكْمٌ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ (یونس/۵۷): (از سوی پروردگارتان برای شما اندرزی - جهت رهنمود زندگی - و درمانی برای چیزهایی که در سینه‌ها است - همچون کفر و نفاق و کینه و ستم و دشمنی با حق و حقیقت - آمده است).

﴿وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ (اسراء/۸۲): (ما آیاتی از قرآن را فرو می فرستیم که مایه‌ی بهبودی - دلها از بیماری نادانی و گمراهی و پاک سازی درونها از کثافات هوا و هوس و تنگ چشمی - و رحمت مؤمنان است).

﴿قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا هُدًى وَشِفَاءً﴾ (فصلت/۴۴): (بگو: قرآن برای مؤمنان مایه‌ی راهنمایی و بهبودی است).

﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ (احزاب/۳۲): (صدا را نرم و نازک نکنید که بیمار دلان چشم طمع به شما بدوزند).

﴿لَّيْنٌ لِّمَن يَنْتَهِيَ الْمُتَنَفِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ﴾ (احزاب/۶۰): (اگر منافقان و بیمار دلان و کسانی که در مدینه - شایعات بی اساس و اخبار دروغین پخش می کنند و - باعث اضطراب - مؤمنان و تزلزل دین ایشان - می گردند از کار خود دست نکشند تورا برضد ایشان می شورانیم و بر آنان مسلط می گردانیم).

﴿وَإِذْ يَقُولُ الْمُتَنَفِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا﴾ (احزاب/۱۲): (و - بیاد آورید - زمانی را که منافقان و آنان که در دلهاشان بیماری - نفاق - بود می گفتند: خدا و پیامبرش جز وعده‌های دروغین به ما نداده‌اند). پیامبر (ﷺ) می فرماید: «هلا سألوا إذا لم يعلموا فإن شفاء العي السؤال»: (چرا اگر نمی دانند سؤال نمی کنند؟ زیرا شفای نادانی و جهالت سؤال کردن است).

در این حدیث پیامبر (ﷺ)، یکی از عوامل مرض قلب را نادانی بیان کرده و سؤال کردن را سبب شفای آن نامیده است. مثلاً شخصی از استاد خود مساله‌ای را می پرسد. و پس از دریافت جواب می گوید: «الآن شفیتنی یا أستاذ»: (شفایم دادی یا تشفی حاصل کردم). در صحیح بخاری از عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) روایت شده است که فرمود: «إن أحدا

لا يزال بخير ما اتقى الله وإذا شك في تفسير شيء سأل رجلاً فشفاه»: (یعنی انسان همواره بر خیر بسر می برد که تقوای الهی داشته باشد، و اگر در تفسیر و فهم چیزی اشکال پیدا کرد از کسی سؤال بکند تا تشفی حاصل نماید).

آنچه که خداوند در بحث بیماری قلب و درمان و شفای آن مطرح کرده به منزله‌ی مردن، لال شدن، کر شدن و کور شدن قلب و یا زنده بودن، شنیدن، دیدن و تعقل قلب است. این افعال و صفاتی که بیان شد از لحاظ معنوی کلاً در مورد قلب ثابت است چون قلبی که ایمان در آن جای دارد زنده است، حقایق را با چشم دل می بیند، می شنود و در مورد آنها به تفکر می نشیند و قلبی که کفر و الحاد در آن جای دارد مرده است، حقایق را با چشم دل نمی بیند، نمی شنود و در مورد آنها به تفکر نمی نشیند.

بیماریهای بدن دو دسته اند

نوع اول: مختل شدن بدن بوسیله‌ی حساسیتها و عواطف.

نوع دوم: مختل شدن بدن از حرکت طبیعی و اعمال ظاهری. هر دو نوع بیماری باعث ایجاد درد و ناراحتی بدن می شوند، همانطور که با صحت و سلامتی آنها احساس لذت و شادابی حاصل می شود. و خداوند بندگان را در مورد این نعمتها باز خواست خواهد کرد، چنانکه می فرماید: ﴿ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ (تکواثر/۸): (در آن روز از ناز و نعمت بازخواست خواهید شد).

یعنی از شکر کردن و سپاس گزاری در مقابل این نعمتها پرسیده می شوید. تندرستی، احساس، عواطف متعادل و حرکت طبیعی اعضای بدن باعث شادابی و زمینه‌ی کامجوئی بهینه از نعمتها را فراهم می کند. پس لطف بردن و همچنین رنج کشیدن نتیجه‌ی بودن یا نبودن موارد یاد شده است. همواره درد و رنج همراه بیماری وجود دارد و گاهی درد و رنج، با چیزی تسکین می یابد ولی پس از مدتی و با از بین رفتن عامل تسکین زا، دوباره عود

می‌کند پس برای معالجه نیاز به مداوای مستمر و طولانی است تا بیماری به کلی ریشه‌کن شود.

لذت بردن و درد کشیدن قلب، بزرگ‌تر و سخت‌تر از لذت بردن و درد کشیدن جسم است: و طبعاً بیماری قلب و مداوای آن بزرگ‌تر و سخت‌تر از بیماری جسمی و مداوای آن است. گاهی بیماری قلب از شبهات و گمانها سر چشمه می‌گیرد. چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿فَيَطْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ (احزاب/۳۲): (که بیمار دلان چشم طمع به شما بدوزند).

و الخرائطی در کتاب «اعتلال القلوب بالأهواء» می‌نویسد: در قلبهای منافقان مرض فساد عقیده واراده وجود دارد و در قلبهای مظلومان نیز دردی است که حاصل ظلم دیگران است و زمانی که مظلوم حقش را بگیرد تشفی حاصل می‌کند. چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ﴾ ﴿وَيُذْهِبُ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ﴾ (توبه/۱۴ و ۱۵): (و خداوند سینه‌های اهل ایمان را شفا می‌بخشد و کینه‌ها را از دل‌هایشان بر می‌دارد).

خشم و کینه وقتی از دل بیرون می‌شود که درد و رنج بیرون بشود. مانند اینکه اگر کسی شنوائی و بینائی خود را از دست بدهد چقدر رنج می‌برد و تا شنوائی و بینائی اش باز نگردد رنجش برطرف نخواهد شد. قلب انسان نیز عیناً همین حالت را دارد تا جایی که اکثر حق را نشنود و نبیند و در مورد آن تفکر نکند و نتواند بین خیر و شر، گمراهی و هدایت، حق و باطل تمیز حاصل نماید، به بزرگترین بیماری و رنج گرفتار شده است. بحث مزاج نیز چنین است، اگر شخصی اشتهای خوردن چیزهای مضر را پیدا کرد و به آنها معتاد شد، به عنوان مثال به خوردن خاک و گل معتاد شد، متحمل رنج فراوان می‌شود چون هم خوردن اینها مضر و درد آور است و هم از نخوردن آنها احساس درد و رنج می‌کند! لذا لازم است که او خود را مداوا بکند تا اشتهایش تعدیل بشود. همینطور است مساله‌ی قلب که اگر شیفته‌ی چیزی شد که برایش نفعی را دربر نداشت، مانند: عشق ورزیدن به زنان بیگانه و به پست و مقام و مال و ثروت، و با نرسیدن به این معشوقها، احساس عدم موفقیت و سرافکنندگی و شکست می‌کند و

در صورت رسیدن به آنها نیز متضرر می‌شود. از اینرو لازم است که قلب، مداوا بشود تا سلامتی طبیعی خود را بازیابد.

بغض و کینه‌ی حسود نسبت به نعمتهایی که خداوند به شخص محسود (کسی که مورد حسد واقع شده) داده نیز مثل بغض و کینه‌ی شخص بیمار است که مزاج و سلیقه اش نسبت به آب و غذا تغییر کرده است و اگر کسی دیگر در حضور وی آب و غذا بخورد نگران می‌شود. حسود نیز توانایی دیدن نعمتهای الهی را بر کسی دیگر ندارد.

پس حب و بغض نیز وقتی خارج از حد اعتدال باشد، مثل شهوت و نفرت می‌شوند که از اعتدال بیرون بشوند و کور بودن و لال بودن قلب نسبت به دیدن حقایق و تشخیص بین آنچه که برای قلب نفع دارد و آنچه برایش ضرر دارد، مثل کور بودن و لال بودن جسم از دیدن امور دنیایی و سخن گفتن درباره‌ی آنها و تشخیص بین آنچه که برای جسم نفع دارد و آنچه که برایش ضرر دارد می‌باشد. همانطور که نا بینا بر باز یافتن بینائی خود، احساس شادی و سرور زیادی نمی‌کند، قلب نیز با بیدار شدن و باز شدن چشم بصیرتش برای دیدن حقایق، بی نهایت شاداب می‌گردد. زیرا باز شدن چشمهای ظاهری با باز شدن چشم دل، قابل مقایسه نیست، و مقایسه‌ای را که ما مطرح کردیم تشبیهی بیش نیست که بخاطر درک بهتر مطلب بیان کردیم. چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾ (اسراء/۸۲): (ما آیاتی از قرآن را فرو می‌فرستیم که مایه‌ی بهبودی - دلها از انواع بیماری - و رحمت مؤمنان - به سبب در برداشتن ایمان و رهنمودهای پر خیر و برکت خداوند - است. ولی برستمگران جز زیان نمی‌افزاید).

البته برای کسی شفا است که بر داروی آن اعتماد بکند که یقیناً مؤمنان بر آن اعتماد می‌کنند و دارویش را مرهم دردهایشان می‌نمایند. همانطور که جسم بوسیله‌ی مختل شدن قوای طبیعی، بیمار و ناتوان می‌شود، قلب نیز با ایجاد اختلال در حب و بغض و پیروی از هواهای نفسانی، بیمار می‌گردد چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ

هُدًى مِّنَ اللَّهِ ﴿قِصَصَ ۵۰﴾: (چه کسی گمراه‌تر و سرگشته‌تر از آن کسی است که از هوا و هوس خود پیروی کند، بدون اینکه رهنمودی از جانب خدا - بدان شده - باشد).

﴿بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ (روم/۲۹): (بلکه ستمگران از هوا و هوس خود بدون علم و آگاهی پیروی می‌کنند).

همچنانکه جسم انسان اگر هر آنچه را که جسمش دوست دارد بدون گوش دادن به قول پزشک انجام دهد از حالت صحت و سلامتی خود بیرون می‌آید، قلب نیز اگر همواره از هوا و هوس پیروی نماید از خط اعتدال بیرون می‌شود و دچار بیماری می‌شود. همچنانکه اگر انسان بیماری که نادان باشد و هر آنچه را که اشتها بکند بخورد و هیچ‌گونه اجتناب و پرهیزی را رعایت نکند. و از تناول و استفاده از داروهای تلخ خودداری نماید چقدر متحمل ضرر و زیان می‌شود، عیناً "کسیکه در مقابل داروهای شفا بخش قلب چنین رویه ای داشته باشد و به گناهان و لذتهای فانی دنیا و هر آنچه که نفسش تقاضا بکند برسد، نهایتاً متحمل ضرر و زیان زیادی می‌شود و در آخرت نیز نصیبی جز دوزخ و عذابهای الهی ندارد.

تقوا: یعنی پرهیز کردن از هر چیز مضر و انجام دادن هر عمل سودمند. پس تقوا یعنی عمل کردن به هر چه که مظهر سود و نفع و سلامتی است و دوری کردن از کلیه ی مظاهر مضر و زشت. و معنای تقوا از نظر شرعی نیز در راستای معنای لغوی آن است. تقوا از نظر شرعی یعنی انجام واجبات، مستحبات و ترک مکروهات و منهیات. چنانکه، تقوای الهی در قرآن بعنوان یکی از بحثهای اساسی ایمان، مطرح شده است و خداوند از ایمان داران خواسته است که تقوا را رعایت کنند و در حالتی بمیرند که دارای تقوا باشند^(۱). از بارزترین

۱- مترجم: خداوند می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾

«ای کسانی که ایمان آورده اید آنچه‌ای که خداوند از شما می‌خواهد را رعایت کنید - با انجام واجبات و دوری از منهیات گوهر تقوا را به دامن گیرید - و شما نمیرید مگر آنکه در حالت مرگ مسلمان باشید و بر مسلمانی بمیرید» (آل عمران/۱۰۲)

نشانه های تقوا این است که انسان خود را به الله بسپارد، یعنی آنچه را که خدا دستور داده انجام دهد و آنچه را نهی کرده، انجام ندهد. و تشخیص خیر و شر امور را به خدای بزرگ واگذار کند. چنانکه خداوند می فرماید: ﴿كُنِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ﴾ (بقره/۲۱۶): (جهاد بر شما واجب گشته است و حال آنکه آن بر شما سخت می آید، لیکن چه بسا چیزی را دوست نمی دارید و آن چیز برای شما نیک باشد و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید و آن چیز برای شما بد باشد).

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾

﴿(نازعات/۴۰ و ۴۱): و اما آن کس که از جاه و مقام پروردگار خود ترسیده باشد و نفسش را از هوا و هوس بازداشته باشد قطعاً بهشت جایگاه او است.

﴿وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ﴾ (انفال/۷): (شما دوست می داشتید

دسته ای در جهاد نصیب شما گردد که از قدرت و قوت چندانی برخوردار نیست).

عدم رعایت تقوای الهی باعث ضرر مند شدن در دنیا و قیامت می شود. در اینجا لازم است به این مسئله اشاره شود، همانطور که انسان باید خود را از چیزهایی که سبب بیمار شدن جسمش می شود باز دارد و اگر دچار بیماری شد باید برای مداوا تلاش نماید، در مورد قلب نیز چنین است که باید از صحت و سلامتی قلب مواظبت بعمل آید و در صورت پدید آمدن بیماری به فکر مداوای آن باشد تا گسترش نیابد. تقویت علم و تقویت ایمان به خدا و تفکر و انجام عبادات مشروع از اسباب مهم نگهداری قلب بوده و جهالت و ضعف ایمان و سستی در انجام عبادات، اسباب عدم نگهداری و عدم مواظبت قلب می باشند. و هر بیماری را باید با نقطه‌ی مقابل آن مداوا کرد، مثلاً "شبهات را باید با دلایل روشن و محبت باطل را با محبت حق مداوا نمود. به همین دلیل است که یحیی بن عمار می گفت: علوم بر پنج دسته اند: علمی که باعث حیات و زنده ماندن دین می شود که همان علم توحید و عقیده ی صحیح است

و علمی که غذای دین است، همان تفکر و تعقل در معنای قرآن و احادیث است و علمی که درمان دین است، علم فتوی و شریعت است و علمی که بلای دین است، و همان بدعت‌هایی است که ساخته اند. و علمی که از بین برنده ی دین است و آن علم سحر و ساحری و کهنات است).

قلب بر فطرتی صحیح و درست خلق شده و درهر آدمی فطرتی الهی بودیعه گذاشته شده است تا انسان با بکارگیری آن، فطرت و نیروی درونی خود را از حالت بالقوه به حالت بالفعل درآورد. ولی در اثر ناملازمات محیطی که مهمترین آنها همان چیزی است که پیامبر (ﷺ) در حدیث مبارکش به آن اشاره فرموده فطرت، دچار انحراف و گمراهی می‌شود. پیامبر (ﷺ) می‌فرماید: «کل مولود یولد علی الفطرة فأبواه یهودانه أو ینصرانه أو یمجسانه کما تنتج البهیمة بهیمة جمعاء هل تحسون فیها من جدعاء»: (هرمولود بر فطرت خداشناسی متولد می‌شود. ولی پدر و مادرش بعداً او را یهودی، مسیحی یا مجوسی می‌کنند. همانطور که بچه ی حیوان، به طور سالم به دنیا می‌آید ولی بعداً بچه اش دچار نقص عضو می‌گردد). و خداوند در این باره می‌فرماید: ﴿وَلَهُ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَهُ قَنِينٌ ۗ وَهُوَ الَّذِي يَبْدُؤُاَ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ ۗ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (روم/۲۶ و ۲۷): (هر که و هر چه در آسمانها و زمین است از آن خداست و جملگی فرمانبردار او هستند، اوست که آفرینش را آغاز کرده است و سپس آن را باز می‌گرداند و این برای او آسانتر است - زیرا کسی که بتواند کاری را در آغاز انجام دهد، قدرت بر اعاده ی آن را نیز دارد - بالاترین وصف در آسمانها و زمین متعلق به خدا است).

﴿بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِّن نَّاصِرِينَ﴾ ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّا أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (روم/۲۹ و ۳۰)

ترجمه: «مشرکان ستمگر برای شرک ورزی خود دلیلی ندارند و بلکه ستمگران از هوا و هوس خود بدون علم و آگاهی پیروی می‌کنند. چه کسی می‌تواند کسانی را که خداوند آنها را گمراه کرده باشد هدایت نماید؟ اصلاً برای ایشان هیچ یارویاوری نخواهد بود. روی خود را خالصانه متوجه آئین اسلام کن این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد و آن را از خداگرایی به کفرگرایی، از دینداری به بی‌دینی، و از استرویی به کجرویی کشاند این است دین و آئین محکم و استوار، ولیکن اکثر مردم نمی‌دانند».

در این آیات خداوند این نقطه را خاطر نشان می‌سازد که بندگانش را بر فطرت خداشناسی و اینکه با تمام وجود بوسیله‌ی توحید و عبادت به سوی خداوند متوجه بشوند آفریده است. و این همان حرکت طبیعی و فطری قلب است که اگر در راستای خلقتش سوق داده شود در مسیر کمال قرار می‌گیرد ولی اگر برخلاف فطرت، حرکت بکند، در عکس مسیر کمال قرار گرفته دچار هلاکت و نابودی می‌شود. بی‌تردید فطرت سالم برای ادامه‌ی حیاتش نیاز مبرم به آب و آذوقه دارد که آن چیزی جز علم، عمل و ایمان نیست. چنانکه پیامبر (ﷺ) در حدیث ابن مسعود (رضی الله عنه) می‌فرماید: «إِنَّ كُلَّ أَدَبٍ يَحِبُّ أَنْ تُوْتِيَ مَادَّبَتَهُ وَإِنْ مَادَّبَةُ اللَّهِ هِيَ الْقُرْآنُ»: (هر مهمانداری دوست دارد که غذای مهمانیش را بخورند، و غذای مهمانی الله، قرآن است).

خداوند قرآن را از آسمان برای شفای دل‌های مؤمنان و وسیله‌ای برای رسیدن به حق نازل کرده است. بی‌تردید در این میان تلاشهایی توسط برخی انسانهای ناباب صورت می‌گیرد تا رابطه‌ی انسان با خدا را تیره سازد که صبر و استقامت در مقابل اینگونه مصیبت‌ها مانند صبر در مقابل مصیبت‌های جسمی، اجر و پاداش فراوان دارد. چنانکه پیامبر (ﷺ) می‌فرماید: «مَا يَصِيبُ الْمُؤْمِنَ مِنْ وَصْبٍ وَلَا نَصَبٍ وَلَا هَمٍّ وَلَا حُزْنٍ وَلَا أَذًى - حَتَّى الشُّوْكَةِ يَشَاكُهَا - إِلَّا كَفَرَ اللَّهُ بِهَا خَطَايَاهُ»: (به انسان مومن هیچ اندوه و خستگی‌ای نمی‌رسد حتی خاری که در وجودش می‌گسلد، مگر اینکه کفاره‌ی گناهانش می‌گردد). و خداوند می‌فرماید:

﴿مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا مُّجْزِ بِهِ﴾ (نساء / ۱۲۳): هر کس کار بدی کند در برابر آن کیفر داده می شود. اگر کسی در این دنیا گناهانش پاک نشود نیازمند این است که در آخرت گناهانش پاک شود که پاکی گناهان در آنجا با عذاب خداست.

وقتی بگوئیم: خدایا، بر فلانی رحم کن. خداوند می گوید: همینکه او را بیمار کرده ام، بر او رحم نموده ام. و همچنین پیامبر ﷺ می فرماید: «المرض حطة، يحط الخطايا عن صاحبه كما تحط الشجرة اليابسة ورقها»: (بیماری فروریزنده است، گناهان را همانطور می فرو می ریزد که درخت خشکیده برگهایش را فرو می ریزد) در مورد برخی از بیماریهای جسمی آمده که اگر انسان به سبب آنها بمیرد، شهید است، مانند: شکم درد، طاعون، سینه پهلو، و همچنین مردن به سبب غرق شدن، سوختن و انهدام چیزی بر روی انسان. البته اینها از نظر احکام دنیا شهید، محسوب نمی شوند ولی در آخرت به آنها پاداش شهادت داده می شود. در بیماری های قلب و معنوی اگر کسی صبر را پیشه سازد و به سبب آنها بمیرد، شهید است. مانند: ترسی که در میدان نبرد به انسان دست می دهد.

باید دانست که بخل و ترس از بیماریهای قلب محسوب می شوند که اگر قلب تن به آنها بدهد، دچار رنج و مصیبت می شود و اگر به آنها توجه ننماید آرام می گیرد.

در آخر باید اشاره کرد که قلب انسان مؤمن همواره در معرض حملات شیطان و وسوسه هایش می باشد. و هر آن، احتمال می رود که دچار انواع بیماریها بشود، از اینرو باید شدیداً مواظب بود. و تنها راه مواظبت و نگهداری قلب این است که علم قرآن و سنتهای صحیح رسول الله فرا گرفته و به آنها عمل بشود.

والحمد لله رب العالمين وصلى الله على نبينا محمد - صلى الله عليه وسلم - وعلى آله

وصحبه أجمعين

منابع استفاده شده در ترجمه

- ۱- تفسیر القرآن العظیم؛ ابوالفداء اسماعیل ابن کثیر
- ۲- تفسیر أیسر التفاسیر؛ ابوبکرین جابر الجزائری
- ۳- تفسیر جلالین؛ جلال الدین سیوطی و جلال الدین محلی
- ۴- تفسیر نور؛ دکتر مصطفی خرمدل
- ۵- صحیح مسلم؛ بشرح امام نووی
- ۶- معارج القبول؛ حافظ حکمی
- ۷- التاج الجامع للاصول؛ منصور علی ناصف
- ۸- ریاض الصالحین؛ امام نووی
- ۹- اللؤلؤ والمرجان؛ محمد فواد عبدالباقی
- ۱۰- مختار الصحاح؛ محمد بن ابی بکر عبدالقادر الرازی
- ۱۱- فرهنگ لغت المنجد؛ محمد بندرریگی
- ۱۲- فرهنگ لغت نوین؛ مصطفی طباطبایی.